

AMSTERDAM, AUSTRALIA, BEIRUT, BOMBAY, BRISBANE, CALCUTTA, CANBERRA, CHICAGO, COLOMBO, DUBLIN, GENEVA, HONG KONG, JAKARTA, KARACHI, LONDON, MADRID, MANILA, MEXICO CITY, NEW DELHI, NEW YORK, NUSANTARA, PHILADELPHIA, RANGOON, SAO PAULO, SINGAPORE, SYDNEY, TAIPEI, TOKYO, WASHINGTON D.C., YOKOHAMA

## در تبعید

### فرق دو ارباب

آیت الله کلبانور به ساز رگان گفت: من و تو، هر دو به او ایمنه خدمت کردیم هر چه نیروی ساین، همه را لودا دیم دست آخر من بیچاره شدم مرغ اسیر روز و شب می بردم بار شوی تل و بی بیون توجه کردی که رها کرده بودی در این شهر بوز خندی زد و با ستخره باز رگان گفت: من و تو بیدار ارباب بزرگیم، گه او جز که ارباب تو آنقدر رنگ شناس است لیک ارباب من آنست که در روز بلا خسته را در بقل سنگ تنگ می دارد

"محبوب الفخر"

### آتش پس ماه غسل

اعلامه را دوستی امام روحی به ما است از دواج فرج شده ما با سریم، سرما هاری را ماه ما را ک نسل ما مگذار می کنیم و اعلام می داری که پس از اخبار نمازهای ماه ایمنه ای شاهد که در ایمنه هر که از دو ایمنه است با ما را هضم نگردید بود، هر چه در جنتی که دلمان حواست دادیم و حسبه ما متحد ارتجاع را شامل همه سیروهای چپ کرده ما ختمیم، اکنون، برای رفع خستگی و سیروهای ایمنه لوزیک ما غسل، به "جبهه" ما متحد ارتجاع "اعلام آتش پس" می کنیم و برای نشان دادن حسن نیت خود، "معاهد" را هم در این شب مستخرجاً حواصم کردیم

امیدواریم، مرتجعین چپ نما" از حرب بوده و اکثریت اوجب های ارتشی ایران اسلامی ایاد نگردند و در سایه این ارتجاع "فرا تبار" حواسه چپری نبویست تا ما هم آتش پس را حواصم بشما رسم و کاری که ما "مرتجعین" نداشته باشیم

حرب خط مجامعین مسعود و مرتجعین قاندین سرخ را رسام ماه غسل مرتجعین سرخ بود

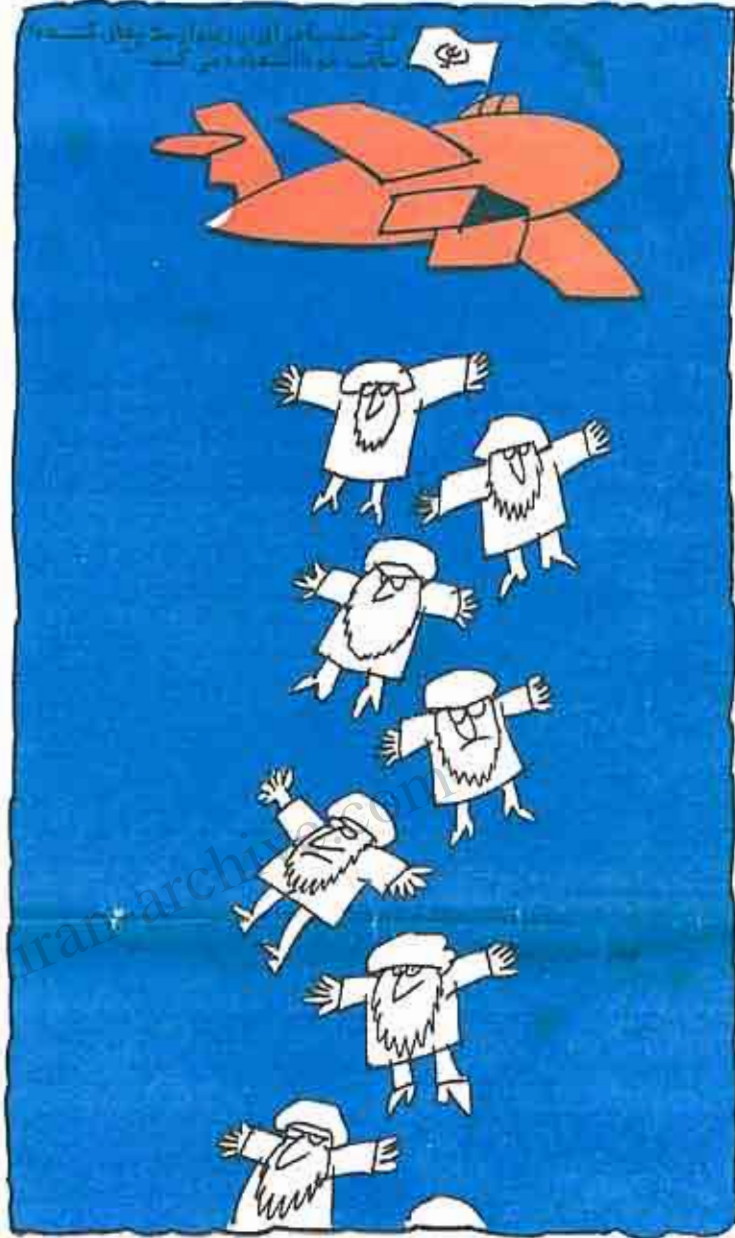
### تبریک و تسلیت به کیا نوری

روزنامه "مردم" از حده در شماره ۵۶ خود، ترجمه تلگرام کمیته مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی را که ۵۶مین سالگرد تاسیس حزب کمونیست ایران را به عنوان "تلف حزب بوده" به این حزب تبریک گفته، چاپ کرده است

روزنامه "آهنگر" مناسب می دانست که ۱۱۰۰ سال درگذشت خیدربن کاووس (مشهور به افشین) "تلف کیا نوری" را، که ما معتصم خلیفه "عاشق" را شکر کردیم و با خرم دین و نبی دستان ساز بسوزانیم تحویل خلیفه داد (والله، خدا خود نیزه را مرخصیفته گشته شد) به حزب نوده تبریک و تسلیت بگوید و اظهار امیدواری کند که هر چه خاک آن "تلف" است، سر راستی "خلف" باد

با نظران آگاه "می دانستند که تبریک و تسلیت مناسب تر از تبریک حزب کمونیست "شوروی" است

تسلیت: حوا خدا رهبریشمرکه "خوار منطقه" حزب دموکرات اگر این واقعه باشد، گدا ریم ازین پس تمام از حزب دموکرات تبریک



### آهنگر ضد انقلاب شد!

سجده مرشد - بشخصم، منتهای بنگه قراره من سوال کنم - بخور، بنگه اون همه را لولو برد، ازین به بعد، این منم که سوال می کنم - مرشد جان، توبیت خیلی بیره، منگه من چی کار کرده ام؟ - دید که می خواستی بیکار کنی؟ بدبخت کردی، بیچاره م کردی، حد انقلابم کردی، مرتجعم کردی - چی میگی مرتجع؟ من غلط کردم که همچی کاری کرده باشم - هسون، غلط کردی، اما کردی، میگی چی کار کردی، یا نه؟ - منگه من کردن شکسته، صد دغه به تو نگفتم که به مسعود روحی بند کنی؟ منتهای بنگه رندا دم که آ که سر به سر مسعود بذاری فدای انقلاب میشیم؟ - چرا، گفتی، ولی من که کاری نکردم - نوکاری نکردی، ها؟... نو و اون آهنگر را ده، تخم تک، یا هم دس به بیگی کردین و آنهنگر و کردین ارگان "جبهه" نامتحدان رنجاع - ای بابا، مرشد، چرا محسن میبوی؟ ما اردشمن در وقت دو کلمه نوشتیم که... - نیس بلبل زبونیان تو تکرا رگنی، آخه... - آخه وزهر ما را، آخه و دردی درمون - خیلی جیب، معدرت می حوام - ولی این درسته که ما این همه سال از مبارزات مجاهدین تعریف کنیم و به با ریکلا بیخون نکنیم، اما تا دو کلمه ای را در وقتیم، فوراً با خمینی و تا هم با رومن توبه من و بهیو خدا انقلابمون کنیم!

سجده مرشد، عزیز من، جان من، وقتی من می گفتم سر به سر ایستادار، به چیزی رسم می شد - آخه مرشد، آدمی که اون همه ما بنده مبارزاتی را در هوا دعسای انقلابی بودن داره، که تنها بدیو همه چی فرا موش بنده و بزنه به سیم آخر، پس صبر انقلابی رو واسه کسی گذاشتی؟ - سجده مرشد، واسه من و تو - قبیله ای "واسه من و تو" انقلابیون تا نتونن اجل را ایمنه که سردا شده باشن - آره، راس میگی مرشد، صبر انقلابی واسه ما "مدا انقلابیون" به وجود آمده، خوب، دیگه چی گفته؟ - چی میخوای بگه؟ شب عروسی اوقا تشریح شده و گفته که این ضد انقلابیون (یعنی ما) در سایه رزه یا خمینی فقط بلدن حرف بزنین، ما همه "نیرو تونو سیدان" واسه در افتادن با مجاهدین - بشخصم مرشد، ما که روزبه نومه نویسیم و معلوم ده که فقط حرف می زنیم - یعنی که حرف می نویسیم، بنا بر این در مورد آقای روحی هم فقط حرف "زدیم" چطور که وقتی با خمینی مبارزه می کنیم، اسن حرفه را ما وقتی به روحی ایستاد می گیریم، اسن همیشه مبارزه؟ - پس می کنی یا نه؟ بشخصم کاری می کنی که مبارزه مسعودی با

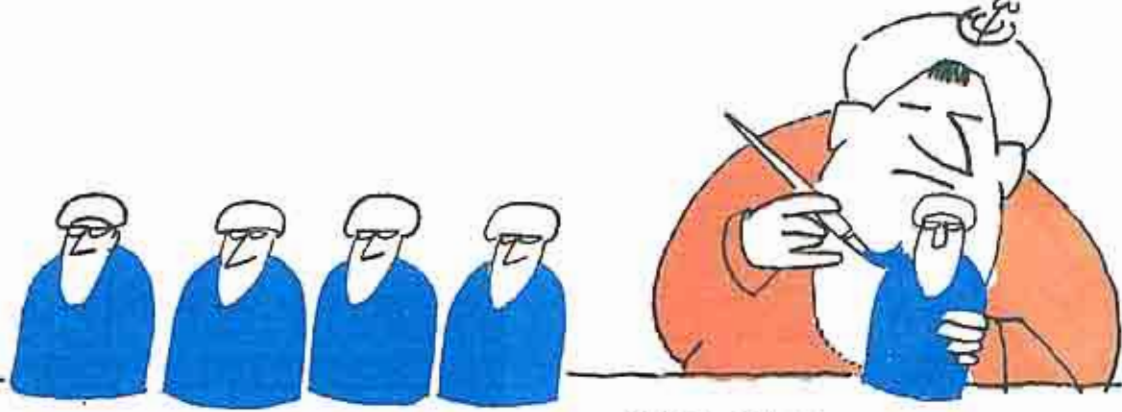
### نامه سرگشاده به آهنگر

بگشود تاریخ این واماده ۱۷۱ مگر ارباب برای است... تمام کارها بدیجات است تو که مقصای از شکل توبید است که تا کرده مرا هم مان و آخست، به با ریکو فی با کرده مرا موش به با سیرین همه، روزی کلاسی ولی صورت می گیری ازین صگ به می ترمی رنگ های محله بی دشمن فرا می در خلاصی روی را مظلوما چند؟ تا چند؟ تا سیده اندر اعطراسی

شماره در صفحه ۱۲

### خط استحاله

دیدند که میخی موش، بیگانه گفتند که: "خفته بودی آرام برگوی که چیست درد تو؟" گفت: بنده انت اما له اش کند خوب ببینید و درون خود بیرون ریخت گفتند که: "تدخیصتی" گفت: تا ما له کنیم برای این فصحیت گفتند: "مخور سوا له تبخ" گفتند: "شود فصحیت بپش" دا سیم که زمان مستی شیخ مفصود بقای عمیر او را فی کردن و فی دوباره خوردن بر کرد سو من و خمینی گفتند که: "چیت معنی اش؟" گفت: "حسن چورید"



در مدارک استخانات...

پنجمین سال



با آغاز پنجمین سال زندگی آهنگر در تبعید، شماره پنجمین ما، که اول تیرماه منتشر شد، هنوز نمی‌توانست شماره ۶۹ را که با شماره ۶۸ در ابتدا منتشر شده بود، به دلیل مشکلات مالی و اداری، تا چند ماه بعد از انتشار شماره ۶۸ منتشر کرد. این شماره را با انتشار شماره ۶۸، آهنگر در تبعید را در پنجمین سال زندگی در غربت می‌شود.

روزنامه نگاری در تبعید، به ما درس‌هایی آموخت که در سالهای گذشتگان، با آن کار نمی‌توانستیم. روزنامه نگاری در تبعید، چنین است که نویسنده، با طراح، محصول کارش را به سردبیر می‌دهد، سردبیر آن را ویرایش می‌کند، مطلب (یا به اصطلاح روزنامه‌چی‌ها "خبر") ویراسته را به چاپخانه می‌فرستد، حروفچین آن را می‌چیند، نمونه خوان، می‌خواند و غلط‌های حروفچینی را مشخص می‌کند، غلط‌گیر آن را غلط‌گیری یا تصحیح می‌کند، مسئول صفحه، به صفحه‌بند دستور بستن صفحه را می‌دهد و با تصحیح‌کار تصحیح‌های انجام شده را می‌دهد و روزنامه به چاپ می‌رسد. می‌شود (مرحله "تهیه" فیلم‌زنی و با لایحه چاپ) و آنوقت روزنامه به چاپ می‌رود تا و ترتیب آن و حیاتی است و سنجاق ویرش انجام شود. آن وقت، مسئول توزیع، به میدان می‌آید و روزنامه را برای فروش در اختیار روزنامه‌فروشان (یا نمایندگان فروش) می‌گذارد و پس از طی این مراحل، روزنامه به دست خواننده می‌رسد.

تجربه ما از روزنامه‌نویسی همین بوده است و غالباً همان مرحله اول را انجام می‌دهیم و روزنامه‌ها را روزی (یا هفته، یا ماه) بعد در دست روزنامه‌فروش می‌دهیم.

اما تجربه این پنج سال مختصر تفاوتی (با گذشته‌ها) داشته است و طی مراحل چنین بوده است: نویسنده، "خبر" را می‌نویسد، بعد آن را ویرایش می‌کند، سپس به نا‌یپ (نوع تبعیدی حروفچینی) آن می‌پردازد، بعد به عنوان نمونه خوان می‌خواند و در مقام غلط‌گیر، تصحیح می‌کند، این مرحله که انجام شده، خودش "دستور صفحه" می‌دهد و خودش صفحه‌بندی می‌کند. کار که به این مرحله رسیده، "صفحه" ها را می‌زنند و بر بختش می‌پردازد به چاپخانه. در آنجا، عکاس می‌تود و در تاریکیخانه از صفحه‌ها فیلم می‌گیرد، بعد، رتوش می‌شود و بعد رتوش فیلم‌ها می‌پردازد، در این مرحله، عکاس با تهیه "زینک" یا به اصطلاح انگلیسی‌ها "پلیت" آماده می‌شود و بدوزینک را به پای ماشین چاپ می‌برد و چاپ می‌کند و لای هم می‌گذارد تا بشود "آهنگر" در تبعید. حالا فقط مانده است توزیع: این هم با بسته‌بندی و ارسال روزنامه به بدکن‌های مختلف توسط خود احوال می‌شود و بقیه را می‌گیرد دست مبارکش و می‌برد به جلست‌ها تا نشجوی عرضه می‌کند و البته در همین موقع، زمان انتشار شماره بعدی رسیده است و دوباره حرکت از نو!

ناگفته نماند که کارهای و اخبار کمی بیشتر، در این میان هوادار و رکن‌های مبارز، در کار تا بی‌وقفه بندی و توزیع آهنگر به ما کمک می‌کنند و مقداری از این وظایف نویسنده در تبعید را به عهده می‌گیرند. نیز، لازم به تذکر است که در سه سال اخیر، چاپخانه "یکا" که کار چاپ آهنگر در آن انجام می‌شود، به علت محبتی که مدیر و کارکنان آن به ما دارند، آهنگر را با قیمت بسیار نازل‌تر از قیمت معمول چاپ می‌کنند و بخش مهمی از وظایف نویسنده را که همانا چاپ با دست خودشان انجام می‌دهند!



متروچهر محبوبی (سردبیر آهنگر)

الف، س، م (کاریکاتورریست آهنگر)

### نامه سرگشاده به آهنگر

ز شعرونش و شور و شوقی که با شما که یکجا تاخت هم بر شایخ و هم شاه اما از کار او در "فانتزی نیست" دگرگاری، که ما را شوش جان است (چی چی) "ا" حادثه جایش عوض شد بگو یا او که خوبت می‌شناخیم تو را در نیم از "بیگام امروز" بنی تو "نارضا" بلکه "رضائی" جو آمد در حکومت شیخ و اسلام ولیکن کورخوانده آن شیخ رسوا می‌داد بی‌قلم، یک لحظه دست غرض آمد "رضاء" و "نارضا" شد

سپس گردید "گردآ" لایه "بیدا" همان "جنگ خدا" و "خمر خاندان" (که روز اول است و متعلق آن است همان شیخ و خلق و دشمن خلق بگو یا او: "چه ندان شعر گویی، ساد از یاد تو فرشته زبان است" تو "خدا نی و خلقی از تو خندان الای از تو خندان خلق غمدار

"بر انا س" آن قلمز ن گردید ا ("خبر" شد "خبر" و عیبی نیست چندان مهم بحراست و نشر و زرع آن است) که "خبر" شیخ و شیطان "ش" بود خلق که با آن دل ز خا می و عام بریدی؟ فراموش گشته چون نام "کتان" ات بود از بهر شمرت راه نام خندان "مبا دا خالی ات شکر ز منقار"

س از این جمله "بچه مشهد" آمد شروعی داشت با "فردم ز خنده" (که "مردم از خنده" نی آید در این بحر (ز وحشت می رسد با نگی به عیوق (که این تا مر "مفا عیال" ندا ند خلاصه، "بچه" مشهد عیان گشت به حق، درنگشته یابی مابه دار است رفیق احسان از جوی چنان خورد پس آن "کریمه خند" ی کرددایر رخنده، خلق چون انگش در آید چویر سرویس شاه و شیخ پر دخت بد زبیرام "بچه" مشهد آ ررنت زسد خرس همی فریاد از دور ز مسهورم غرض شخص خوشی بود به خدمت آورد "سگ خراسان"

خوش آمد، که چه دشمن را به آمد (بیخشان) "زند" از در شعر بکنده و ضمن قیس با من می‌کنند (برایم می‌دمدیوسته در بوق) "فمولن" را به جایش می‌نماند) سپس "پر شکر" ی پاسخشان گشت ز "فرهنگش" چه برسی؟ پایدار است که بر جوب کاری اش ایمان بیاورد کر آن خلقی کند "هومو" "هر هر" امید "بچه" مشهد "بر آید به یک نوک قلم، کار همه ساخت چنان پنهان کند آن نترز بر رفت؟ که با شد مال "اسماعیل مشهور" که مشهور از اول در نیکی بود در استحکام چون پیولاد و ایمان

پس از آن "ع. م. آ. واره" آمد به طاری، سما پیشا به ما پیش سپس سمر آمد از "مینیای شیری" (غرض از "شیر" در اینجا "استود" اگر چه کم ترست شعر، لیکن

به شیرینی جو بگرپاره آمد زنده بلوهمی بر نامه پیش که بسته دست مردان در دلگیری که تازیش از برای وزن بدبود) ازین بس می‌فرستد، گردن من!

را طرف جهان، افراد به ذوق ز سوند "خسرو" و ترکیه "تاسر" پس آنکه دومین آواره از هند رسید از "ریو" هم طرح هائمی از این یاران تو را بسیار هستند بود تعداد آن از بس فراوان

فرستادند شعرونش، با شوق بند "بی‌نام" از ما درید حاضر که یعنی ساحل پر جوشی سید که داد می‌رسد طرح به جانی همه خوش ذوق و رند و تیز دستند تکمجدتوی شعرم نام آنسان

غرض، چون جمعان کردید تکمیل دوباره گرم کردی کوره ات را علی‌رغم تمام زیر و بم‌ها اگر چه ما را کار تو شد لائق ولی ما داین یک مشت رودار همه از سل خلی یا سر همه نگاهت داشت محکم روی محنه

بشد "شورای تحریریه" تشکیل به انگوری رساندی غوره ات را دوباره ساختی با بیش و کم‌ها که یعنی ماند آهنگر مشوقی - تمام می‌بیرو افکار بودار - عدوی جان شیخ و شاه و شهنه که دایم تازه ماند عهر کهنه

درد زک خیر از چلنکریا شی مرا یاد آن عهد دیرین چلنکریا جوارنگذاشت بنیاد سگفتا: "بشکنی، دست و قلم، گر شما هم رهروان راه او بنید همه دا سیدگان آزاده ناعر به فکر مال دنیا و نه عنوان شد او هم، چون شما آخر فراری بی از آن کودتا و حبس و اعدام چوکل در غربت، موفقه بزمرد هر آسحه خاک او، عمر شما باد که بودا و بیسترو در شعر توده

که دست افراشته با نسل مسکن در آن بالا، شعاری دلنشین داد ز محرومان بی‌بچی لحظه ای سر" تمام می‌حاجب آن خلق و خوئید نبودا ملن به دنیا از مفاخر نه چوید مدح دونان ازین نمان پس از آن روزهای "شاه و نگاری" که بریا شد ز جانبول و عمو سام بی‌بیش از قیام شده ما مرد تمام آرزوهایش روا بساد که یادش باد، چون نامش "ستوده"

در تنبّه و نصیحت آهنگریا شی عرض، بگذار بر کردم سر جام دهم بر حرف آغا زیم انجام

شما آهنگران، بی چشم و روئید نه شاه و نه خمینی، نه بنی صدر؟ نه با زرگان، نه یزدی راستودید نه با قبا بی خوزستان نشستید کیا نوری هم از آن اول که از کنون تبعت به شاه ما دبندید نه از جانبول بیبی، نه عمو سام نه از گوربا جفا آزرمی، نه از چین چرا اینقدر با خویشید دشمن؟ چه می‌باید بر یک مشت کون لخت؟ دفاع از کارگر، در نافرمانی؟ شما! از دم، همه دیوانه هستید

اگر در کله‌تان بودا ندکی عقل یکی‌تان، دست کم می‌داشت مالی به زیر پایتان "ولیزرویس" می‌بود لباسی سبک بر تن می‌نمودید سرش را ولوبودید در بار به کار بستنسته در دل شب گهی "رولیت" از ما نمی‌عم "بلکه چکا" پس از آن، بنیست ماشین می‌نمودید چه منزل، عینپر "گاخ بوکیگه‌گام" پرا از مستخدمان انگلیسی به خواب‌ناز می‌رفتید شگیر چو بعد از ظهر، می‌شد چمتان با ز به "وا ایران" سرودن می‌نستید نجات میهن از چنگر اجانب، شمار عمده آن روز می‌شد "تجارت جبهه" ایران به یکبار به با می‌گشت نهفت های میلی سپس با گوشه چشم عمو سام تمام کیسه‌ها می‌گشت پریبول دوباره بر یک عیشی جور می‌شد

### در تمساح کردن حجت بر آهنگران

ولی افسوس، بی‌عقلید از دم الا آهنگر، ارکارت چنین است کنون آغا ز سال پنجم نوست اگر مدسال دیگر هم بمینی، بود هشتت کرو بیش تر تو فرستی باز مرشد راه میدان گشاید در کمال بی نوائمی که: آهنگر بود در گوربحران ز عمرش خیر ببیند، آن که فعلن

به جهل خویش، با بندید محکم بدان، دفاع شود ام همین است (ولی، گویا که سال هفتم نوست) ولی رسم و رواج ماندن بدانی، مداخل کاوتو، هجرت کم تو که روز و شب بر بند بهر تودوران به پیش مردمان دست‌گدافی چه کس ما را برون می‌آرد از آن؟ چراغ اولم را کرد روشن!

این عیاط و ارن حیاط...

این عیاط و ارن حیاط...

تصا می‌خیره سر مبدخلق و خوئید مخالف خوان چرا هستید اینقدر؟ نه با دکترا مینی خوب بودید نه دم از دم شا بورخان بیستید بخوردان زکا رها تان حرص بسیار به کارش نکته‌ها گیرید و خندید نه از پیغمبر و الله و اسلام کسی با خویش بد کرده ست همچین؟ زجان خود چه می‌خواهید اولن؟ چه کس این آش را از بهر تان بخت؟ نذارید اینقدر سر به سر من! نه روشنفکر و نه فرزانه هستید

در رهسپار بیت آهنگران به راه راست ویا می‌داشت، زبان جمله، بی‌عقل که در این گوشه می‌گردید حالی که ما به حسرت "چمن جویس" می‌بود بدینسان شندرویندر نبودید سپس کا پاره می‌رفتید تا چا را شده سرگرم "باگاز" مرتب که با زین دفعه شانس آریداز "بک" خرا مان، روبه منزل می‌نمودید نه با قش را حدودی، نه در و سام برستا را ن زبیکای سوسنی در آغوش نشی زبیا و لب‌گیر میا رزمی شدید، از روی اعجاز که یعنی عاشق آن خاک هستید - ولیکن با مراعات جوانب - کلام سردتان برسوز می‌شد (بدون پیش و پس) می‌شد پدیدار خوش‌آوا، همچو آواز "جستی" روان می‌شد دلار از سوی صدام سپین‌ب می‌رسید و طبق معمول وطن از کارتان معمور می‌شد

### در تمساح کردن حجت بر آهنگران

به جهل خویش، با بندید محکم بدان، دفاع شود ام همین است (ولی، گویا که سال هفتم نوست) ولی رسم و رواج ماندن بدانی، مداخل کاوتو، هجرت کم تو که روز و شب بر بند بهر تودوران به پیش مردمان دست‌گدافی چه کس ما را برون می‌آرد از آن؟ چراغ اولم را کرد روشن!



### معامله سودآور

روزنامه "جبهه" نوشته بود که فرح‌دین (بیخشد، شهبانو فرح) بها مکیهان شامنا هی را خریداری کرد.

با توجه به اینکه چند وقت این خانم اعلام کرده بود که سه از پیرداخت شهریه بچه‌ها پیش هم عا جزاست، به نظر درست نمی‌آمد که چنین پولی داشته باشد. بنابر این تحقیق در این زمینه کردند و سه این نتیجه رسیدند که معا مله مورد اشاره تا نما شده، ولی کسی که نما بنده فرح برای خرید مکیهان معرفی شده، در واقع، نما بنده یکی از عربستانهای سعودی واقع در جنوب خلیج فارس بوده که زیر پوشش نام "فرح" این معا مله را انجام داده است.

با پی بردن به این واقعیت مسئله ای که برای ما ایجاد شد این بود که سرمایه اصلی مکیهان شامنا هی را هم شنیده بودیم که عربستان سعودی داده بوده. بنا بر این، ما ندیم توش که چطور می‌شود که خریدار و فروشنده هر دو یک نفر (منظور نفع حقیقی است نه نفع حقیقی) باشند؟

و با لایحه، هما نظور که پیش از این اشاره کردیم، معلوم شد که در جنوب خلیج فارس، چند تن از عربستان سعودی داریم و معا مله بین دوتای آنها انجام شده.

البته، چون عده ای می‌گویند که شهریه بچه فرح خانم را هم یکی از زمین عربستانهای سعودی می‌دهد، با هم به این نتیجه منطقی رسیدیم که خبر جبهه به طریقی درست بوده. اما نتیجه

نشان می‌دهد که از کجنگاری در این مورد این است که "مرحوم ممدرخا شامنا خان" از ترس اینکه نیم پیلوی شروتش را خرج دخترهای نا زدار کند، پیش از مرگش همه پول‌ها را به عربستان سپرده و گفته که خرج روزانه فرح و اقارب را به صورت پرداخت روز به روز به آنها داده شود. سپس سفرش کرده که رجال عربستان، هر جور صلاح دانستند، می‌توانند از این پول سرمایه گذاری کنند.

رسیدن به این نتیجه، به سبب ری از مسائل دیگر، از جمله گدا بازی نیم پیلوی در پرداخت "حق و حقوق" طرفدارانش، با سخ قانع کننده داد.

اما در مورد خرید مکیهان، یک شکل دیگر در برابر ما قرار گرفت و آن اینکه چند میلیون بودند سرمایه گذاری در این روزنامه صورت گرفت تا بتوانند تیرازی قابل توجه داشته باشند و با زکشت سلطنت را در میان ایران نیسان خا رج از کشور تبلیغ کنند. از همان شماره اول هم، تا چهار شماره، برای هر ایرانی خا رج از کشور، دوه تا مکیهان مجانی فرستاده شد و رقم "سی هزار" تیرا ژرا هم به سرمایه گذاران گزارش کردند.

اما با اتمام دوره ارسال مجانی نا گهان تیرا تحقیقی، خودش را نشان داد و به آنجا کشید که دوه سه ماه پیش، مکیهان نوشت که ده هزار نسخه چاپ می‌کند (و البته با بد دانست که تیرا ز چاپ، جیسی را ثابت نمی‌کند، برای اطلاع از فروش حقیقی مکیهان، با بدندان دمرضه شده آن را در یک روزنامه فروشی در روز هشتاد دید، و بعد با تعداد با قیما نده در روز هشتاد بعد مقایسه کرد. به این ترتیب، مثلا معلوم میشود که فروش مکیهان در لندن، ۲۵ نسخه است). حالا با بد خرید و فروش موسسه مکیهان را "تجارت" تلقی کردیم "معامله" و آن هم از نوع ملائمه‌الدینی؟ به نظر ما هیچکدام! از قدیم ندیم گفته اند که "با داد ورده را با داد می‌برد". سرنوشت آن پولها با بد هم این باشد.



به علت کمبود فرما شده در جبهه جنگ ناحق علیه باطل، کربه نره دا و طلب شده بود که به آموزش جنگی یک گروه از افراد حزب الله اقدام کند.

افراد به صف کردند و فرمان داد: - به چپ چپ، به راست راست، عقب کرد.

ولی هرکاری کردند نتوانست آنها را در یک صف راست منظم کند.

با لایحه عصیان شد و گفت: - این چه جور صفی است که در دست کرده‌ین؟ همه دون از صف بیایین بیرون آیه نیکا به صف بگوین.

در همین دوره، کربه نره را به با زیدنا یکی زیا دکان ها ثی که سربا زان تا زه را آموزش می‌دادند تا به جبهه بفرستند، برده بودند. کربه نره، خطاب به سربا زان، نطق غرا ثی در برکات جنگ و شهید شدن در راه اسلام عزیزا ایرا دکردو از سربا زی پرسید:

- خا لایو کو بیبیم، چرا آدم میباید در راهی سلاخی عزیز شهید شد؟ سربا زان، که به زور آورده بودندش به سربا زی گفت:

- منم با شما موا اقم، چرا آدم با بد شهید بشی؟! ...

کربه نره را به دیدار مردخانیه برده بودند، شب بود ستاره شناسی نما مدت از توی تلسکوپش به آسمان نگاه می‌کرد. ناگهان یک ستاره سقوط کرد، و کربه نره به شاهانه سار هشا س زد و گفت: - زنده باشی، خوب دست و نشونی داری!

کربه نره به اروپا آمده بود. در خیا با نی دید که یک کفش نوشته است: "تعویش نیم تخت در حضور خودتان".

دیدند فکری نیست. به قسم که برکشت، یک دکان با زکردو روی شیشه آن نوشت: "ختنه شما در حضور خودتان!"

کربه نره، یک روز به آیت الله ملکوئی گفت:

- این "میدان ما موا امت بودن هم به دردی ما نمی‌خورد. چون این با رو خیال نداریم، این زودی بیمیرد. میخوام بپریم و تا کشوری عمل آید تعداد زنیوری عمل بخرم آبیارم خونیه. حسش اینس که در مجا ورتی ما به با غس از نوبورا می‌تونن برن اونجا گل میک برنن آبی کردن برامن عمل درس گونن. آیت الله ملکوئی گفت:

- ولی ما حب اون باغ، دور شو دیوار رکشیده و درش هم همیشه قفله. کربه نره، چشمکی زد و گفت: - دیوارش به جاسورا خ دارد آ من زنیورا را یا دشون میدم که از اون سوراخ برن تو باغ!

به کربه نره گفتند: - شاه خا ئن، علت اینکه تونن که چتر بازی و خلبانی بلد بود.

گفت: - این که کاری ندارم، منم میرم همینا را یا دمی کیرم آ سیالی آنگار منی اون تسمه از کرده ای مردوم می‌کشم.

ورفت و از آموزش چتر بازی شروع کرد. پس از مدتی آموزش تشوریک، با لایحه یک روز سوار هوا بیمایش کردند با دریک پرواز آزما بیسی، یک پرش آزما بیسی صورت دهد. هوا بیمایش که با لایحه، آ موزکار بد و تا ره کرده ببرد، ولی ناگهان متوجه شد که کربه نره چتر نیسته است. داد زد:

- حضرت فقیه عالیقدر، یادتان رفته چتر بندید.

و کربه نره جواب داد: - عیبی ندارم، پرواز آزما بیسی.



با شوبیین تورا هر کسی نباشه، میخوام تظا هرات کنم...

### عمل شاق!

سالها بود که کربه نره دچار دل دردهای سخت می‌شد و دکترها گفته بودند باید عمل کند.

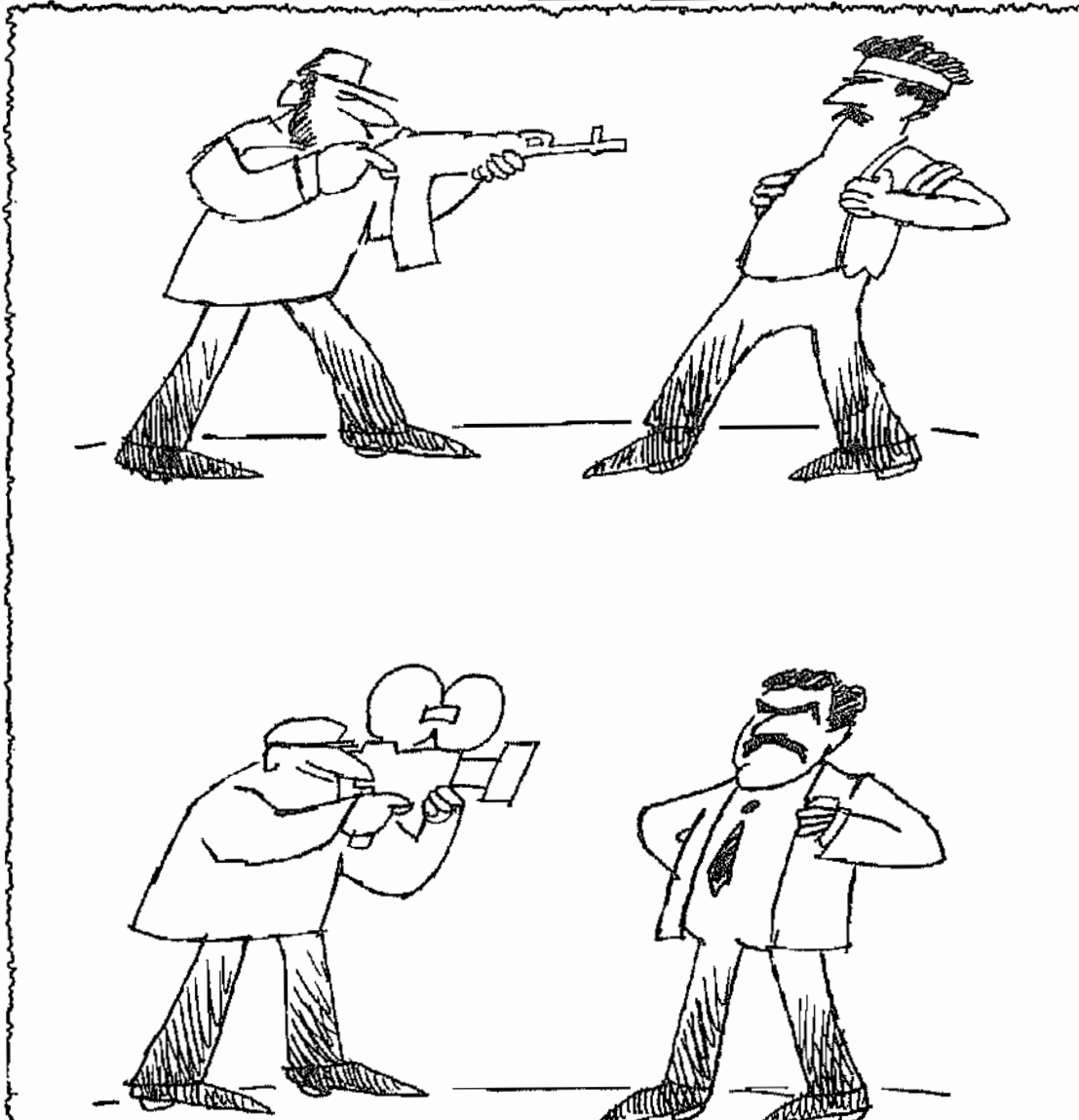
او که از عمل می‌ترسید، روزی با لایحه دل به دریا زد و برای عمل به بیمارستان رفت.

پس از ورود به بیمارستان، او را لخت کردند و حجابی بستند. کربه نره، پس از شمشیر شدن، به خود گفت:

- خدا را شکر که تموم شد، چل سال بود که من از این عمل می‌ترسیدم.

### اسلام راستین!

مسعود را کسی گفت: "اسلام راستین چیست، کتا که بدین اسلام، انواع دارد ای مرد هر مؤمنی که دین داشت، دیشنه از یقین است ما خود، ز روز اول، در انقیاط بودیم در التقاط بودن، مبطل برای دین است ما را تصور این بود، کز سوسیا لیسیم و مذهب معجون اگر توان ساخت، از نوع بهترین است لیکن خواب غفلت، برخاستیم و دیگر ایمان ما ازین پس، بادین حق عجیب است اسلام ما است اکنون، اسلام ناب و بی غش کریش ازین، چپین بود، زین بعد "راستین" است "درازه"



تحولات "ویدئولوژیک" در پرونده مبارزه!



# پریه خند

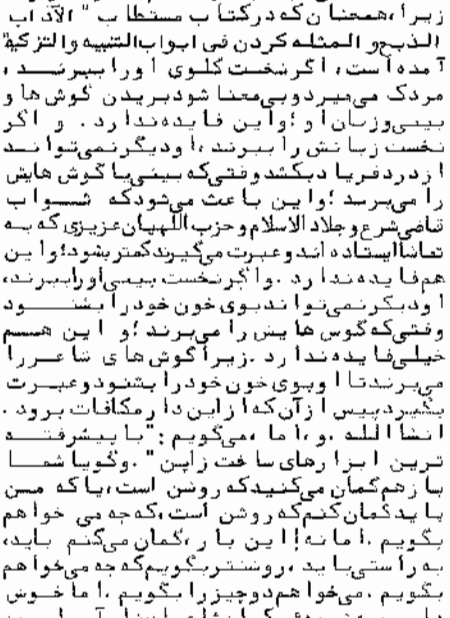
فرهنگ یا بیدار و بجه مشهد

## مسابقه ادبی آهنگر

آلبته که روشن است که چه دارم می گویم نیست؟  
 روشن است، دیگر، که کسی که می خواهد سلاق  
 بخورد، یعنی کسی را که می خواهد سلاق بزند،  
 سخت یا بدبخت شود، یعنی نخست باید لغت  
 کند دیگر، نیست؟ از روی لبها می گویم نمی شود  
 به کسی سلاق زد که، می شود؟ یعنی که می شود، اما  
 خاصیت اسلامی اش کمتر است. شرع آنور که  
 سیخودی دستوری نمی دهد که، می دهد؟  
 هشت - نواختن با نغزضربه سلاق - نه  
 یک ضربه کمتر و نه یک ضربه بیشتر - بر پشت  
 با (و) پهلوی (و) هر جا نه بدتر شاعر، در سنج  
 نوبت - با نغزضربه سلاق که می گویم، البته  
 روشن است که چه دارم می گویم، از نظر فقهی،  
 اما، بهتر است، یعنی ثواب دارد، که روشن  
 شریک می گویم که چه دارم می گویم، با نغزضربه  
 سلاق! نه یک ضربه بیشتر و نه یک ضربه کمتر  
 هم که می گویم، با زیبا بدرون با نغز که چه  
 می خواهم بگویم، می خواهم بگویم که حکم شرع  
 است این رکا رین نمی گذرد، می شود؟  
 "بر پشت با (و) پهلوی (و) هر جا نه بدتر  
 شاعر" که می گویم، تصدیق بفرما فید که روشن  
 نیست که چه می خواهم بگویم، هست؟ می خواهم  
 بگویم حکم شرع این است که ضربه های سلاق  
 را بر پشت او بشوایند، اما اگر شاعر در میان  
 کار، سیخ و نوبت بخورد، خوب، سلاق است دیگر،  
 می خورد به پهلوی او، یا به پشت و به پهلوی  
 او؛ اگر چرموشی کند او ز روی تخت سلاق خوری  
 بر خیزد و قصد فرار داشته باشد، سلاق را می زنند  
 به پشت و به پهلوی و به ویژه، به هر جا تا بدتر  
 او، خلاف شرع نیست، حشمت کور را می خواست  
 مثل بجه آدم در و بخوابد و سلاق را بخورد،  
 "در سنج نیست" هم که می گویم، به هیچ روی  
 نسا بدرون با نغز که چه می خواهم بگویم،  
 هست؟ نیست، با و رکتید، می خواهم بگویم،  
 با ری، که از خدا که پنهان نیست، از شما هم  
 سنان با نغز، که برادران حزب اللهی می  
 می دانند که ما شاعران، هیچ یک ما، به راستی  
 مرد در در کشیدن نیستیم؛ و که، از زمین روی،  
 ممکن است، با نواختن ندن مدویکمین یا  
 بدو چندمین ضربه بر پشت با (و) به پهلوی  
 (و به ویژه) به هر جا نه بدتر ما، همان به جان

آهنگر شاعران برادری خون  
 خود مرا فرما خوانده است به این که سحر  
 "الخط الامام"، سروده از زهای از امام امت  
 به روایت بجه مشهد، را، اگر می نویسند،  
 "استقبال" یا سلا بدبختی می گویم - بدو  
 کند، در این مسابقه بزرگ ادبی، آنچه  
 بی باقی است این است که شرکت کنندگان  
 در آن، از نخستین تا واپسین، حتی از  
 بهترین تا بدترین، همگی برنده خواهند  
 شد؛ و جایزه های همگی شان نیز، همگی برابر  
 خواهد بود.  
 جایزه ها، برابر همه و هر یک از شرکت کنندگان،  
 اینها خواهد بود:  
 یک - معرفی شدن از سوی آهنگر خانه به  
 نزدیک ترین سفارت جمهوری اسلامی در هر  
 یک از کشورهای اروپا یا آمریکا یا آسیا یا  
 آفریقا - نزدیک ترین که می گویم، البته  
 بر هکمان روشن است که چه می گویم؛ اما من  
 خوش دارم بر و شتر بگویم؛ زیرا، همگان که  
 پیش از این بر زمینش آمده است تا بگویم، من  
 یکی به هوس و فهم خوانندگان از جسد آهنگر  
 خندان سیر خوشبین نیستم؛ و من خوش دارم  
 رو شتر بگویم که نزدیک ترین که می گویم،  
 در پیوند با جاتی - یعنی، مثلا، روستا یا  
 شهری - سخن می گویم که شاعر مدعی و به ناشر  
 تبعیدی ما، پیش آمده است که حال با در آن روزگار  
 گذرانند.  
 دو - معرفی شدن از سوی سفارت جمهوری  
 اسلامی مربوطه، یعنی - درست ترک بگویم -  
 از سوی سفارت مربوطه جمهوری اسلامی به  
 نزدیک ترین شعبه از شعبه های شرکت هواپیمایی  
 جمهوری اسلامی، نزدیک ترین شعبه که  
 می گویم، روشن است که چه می گویم نیست؟  
 روشن نیست، اما، و آقا، که از کجا است و  
 چرا است که می گویم به نزدیک ترین شعبه از  
 شعبه های شرکت هوا سیمای جمهوری اسلامی؟  
 با بدرون باشد، البته؛ اما من باز هم  
 خوش دارم - به دلیل که بیسی از این سنج  
 پیش آمده بود تا آن را با ورم - که رو شتر  
 بگویم که: شاعر مدعی و به ناشر تبعیدی ما،  
 در این فاز "از دریافت جا ندها، بی طبعی  
 یکسر در یافت خواهد داد است، البته، مست و  
 سانی، رهوا سیاسی جمهوری اسلامی، برای  
 سفر کردن به "خانه دل خود"، یعنی "به  
 قلب جمهوری اسلامی".  
 سه - پرواز کردن با یکی از هوا سیمای  
 جمهوری اسلامی، به احتمال زیاد، رسیدن  
 به "خانه دل خود"، یعنی "به قلب جمهوری  
 اسلامی". - اما احتمال زیاد که می گویم  
 روشن است دیگر که چه می گویم، می خواهم بگویم،  
 یعنی دارم می گویم، که هوا سیمای است، ای  
 همچنین، به تهران، تهران، می رود به  
 یک جای دیگر، به تهران، مثلا، با تری دل  
 کوه، یا به آدرس آنا یا با نا قاهره - آه  
 بغداد یا، مثلا، به جودا رین، اینها، اما،  
 بیشتر از زمین حساب با نغز است که آن آقا  
 گوردها عطا خودش می کرد، بیشتر ترس و  
 طبعی ترین احتمال همان است که گفتم:  
 رسیدن به "خانه دل خود"، یعنی به "قلب  
 جمهوری اسلامی".  
 چهار - پذیرفته شدن سرداران با سادار  
 شاعر مدعی و به ناشر تبعیدی ما را اندر  
 فرودگاه سرت آباد.  
 پنج - ارائه ثواب فی بدن او، با چشمان بسته  
 البته، به دانتکا، اسلامی رین، "با چشمان  
 بسته" که می گویم، روشن است، البته؛ که همه  
 می خواهم بگویم، نیست؟ می خواهم بگویم که  
 چشمان شاعران رخصت را می بندند تا دشمنان  
 اسلام عزیز نتوانند، ورا سیدند، و خدای  
 نا کرده، هم زخمی سرت و برسد، ساری.  
 شش - رسیدن به دانتکا، اسلامی اوین و  
 چند تا نقطه، "چند تا نقطه" که می گویم، با بد  
 روشن است که چه می گویم، نیست؟ نوشته شدن  
 نام شاعران که به دردمند تر یا بدو دانتکا  
 اوین و بر سیدند، در حال او و او از سوی  
 چندین سردار با سادار، که کوه - ۳۰ ها شان،  
 هی همین جوری، یعنی با سرت، می خورد به  
 تپیکاه و به شکم و به هر جا نه بدتر او،  
 هفت - لغت شدن سیاسی لغت کرده شدن  
 شاعران که بیسی از سوی سرداران با سادار،  
 "لغت شدن یا لغت کرده شدن" که می گویم

آفرین تسلیم کنیم... فاجعه؛ و که این که  
 شمی سود که، می سود؟ در فقه اسلامی، این که  
 نمی سود که، می شود، آقا؟  
 نه - حضور یا متنی دا و طلبات در یک  
 گفت و گوی را دیو - تلویزیونی و درود فرستادن  
 به امام امت حرب الله و ناسزا گفتن به  
 سیوه اندییدن و به یاران پیشین خویش  
 و توبه کردن از کتبتا رها و کردارهای گذشته  
 خود و سفا رس کردن به امت حزب الله که  
 "همه ما هم" همچنان در خدمت اسلام و امام عزیز  
 ما سادو و ما های خسترده و رنگا رنگ حب و  
 راست و شرق و غرب میفتند، سرت انجام،  
 آرزوی خواستن از امام بزرگوار و خداوند  
 ناسزا گفتن، حضور یا فتن دا و طلبات  
 در یک گفت و گوی را دیو - تلویزیونی "که  
 می گویم، البته با بدرون با نغز که چه می گویم،  
 و، البته، همچنین با بدرون با نغز که از  
 کجاست و چرا است که می گویم که ما غرا رجمند



دکتر ساعیل خویی (بجه مشهد فرهنگ یا بیدار - نکته یا ب...)

ما، در آن گفت و گو، درست همان چیزهایی  
 را خواهد گفت که من می گویم که، و خواهد  
 گفت، با این همه، آنچه می گویم رو شتر  
 خواهد شد اگر بشنید و ویدئوی سرتا مه  
 تلویزیونی بر رفرقیان ما آقا یا ن نور  
 الدین کیا سوری و احسان الله طبری و به  
 آذین و دیگران را، به دیده عبرت، تماشا  
 کنید.  
 ده - بریدن، یعنی بریده شدن گوش ها و  
 بینی و زبان و کلوی و کلوی و بینی ترین  
 اقرا رهای گوش بری و بینی بری و کلوی بری  
 ساخت زاین، بریدن یعنی بریده شدن که  
 می گویم، البته روشن است که چه می گویم،  
 قطع کردن یا قطع شدن، ترق! آقا و او هم سادار.  
 کر خدغه کرنبا شد، از زمین اشرنبا شد؛  
 بسا ر منطقی نیست آیا که خدغه کردم؟  
 دین خدا به هر سو قدرت گرفت و نیرو،  
 اسلام یافت پیرو زی تا که خدغه کردم.  
 تیر خدا علی بود، مولای ما علی بود؛  
 ای کاش بود می دید مولاکه خدغه کردم.  
 "خون خدا" حسین است، آقا، ما حسین است؛  
 ای کاش بود می دید آقا که خدغه کردم.  
 روح خدا منم من، نورا الهدا منم من؛  
 معنای حرف ما این است، اما، که خدغه کردم.  
 در طول هر شیردی، در عین رادمدردی،  
 کمتر زدم شکر دی، الا که خدغه کردم.  
 ما ننندنا که تا کام افشاگران اسلام،  
 من خودکنم، به فرجام، افشا که خدغه کردم.  
 برد آروی دین را هر کس نکرد خدغه،  
 با باید اندان را دنیا که خدغه کردم.  
 استا دما کیا ول بوده است اما ما اول؛  
 من ز اولیا نبودم شنبا که خدغه کردم.  
 اسلام دین خدغه است، دین مبین خدغه است؛  
 کفر است اگر کنم من حاشا که خدغه کردم.  
 ب.م. محبت الاسلام

## در ستایش خدعه

با ما میزدهم گفتند:  
 "حضرت امام! سخنانی که در نوفل لیسو  
 سا تو، زبردت سید، در زمینه آزادی های  
 فردی و اجتماعی، حقوق زنان، حقوق خلق های  
 ایران و مقوله های اجتماعی - سیاسی دیگر  
 می فرمودید با کاهای که بعدها، در ایران،  
 در هر یک از این زمینه ها انجام داده اید و  
 می دهید هیچ روی همخوانی ندارد، ممکن  
 است بفرما فید چرا؟"  
 اما فرمودند:  
 "ولکن خدغه کردم، در اسلام، خدغه کردن  
 با دشمنان و کافران حلال است، و بل که ثواب  
 هم دارد".  
 کویدا ما ما مت با ما که خدغه کردم؛  
 رهبر شدم شما را زیرا که خدغه کردم.  
 چندان به خدغه کردن من کارگشته بودم،  
 که بی شیرد شیطان حقا که خدغه کردم.  
 نزننا سیاسی بود، "شمسی" ام بود،  
 هر کاه کذب گفتم، هر جا که خدغه کردم.  
 از بهر حفظ قرآن بود این که کذب گفتم؛  
 بودا ز صمیم ایمان هذا که خدغه کردم.  
 کار شما نبوده است، لطف خدا نبوده است،  
 حاشا که فرزوده است، و الا که خدغه کردم.  
 کار شما نبود لطف خدا نبود و  
 این چیزها نبود... اینها... که خدغه کردم.

دوش یکی مرد سیه روزگار  
پیش عیال از غم نان شرمسار  
راه پس و پیش به او بسته بود  
را نده و او مانده و دلخسته بود  
از بی نان هر طرفی کرد رو  
شده در بسته بسی روبه رو  
دست تکدی بر هر کس نمود  
برغم بی نانی او می فرود  
تا که بگیرد کمی، بی نوا  
رفت در خانه هر آشنا  
جمله ز وی روی نمان داشته  
پرچم آید بر آفرشته  
مرحمتی چون ز کس تش ندید  
چشم میداد ز همه آنان برید  
گفت: روزگار به چنگ آورم  
تا ما گریختیم، به تنگ آورم  
بچه من برهنه ریا پستی  
اکبره و امیره و عفتی  
یک شکم سپر کجا، ما کجا؟  
رنج و بلا کشته بر ما ن غذا  
من زمشاگر چی چای کمتره؟  
یا چی چای ما زرمضون بدتره؟  
با زلفان شیخک بی غار رونک  
کز بی ابقا شده مشغول جنگ،  
ریب و ریا شیوه و کردار او،  
خون شده در مان تن زار او،  
اوبه تعیش همه شب تا سحر  
من شده ام خاک نشین گذر  
"دخترکان را به سارت برد"  
در علف و مل بتان می چرد  
قبر کنی بوده که آقا شده  
مالک تا موس من و ما شده  
قاری قرآن سر قبرها  
کوس رقابت بزندان خدا  
راه سپار ره شاهنشاهی  
خیک شده مرتیکه از فریبی  
کلدی ز رفته و سگ جای او  
کاخ جماران شده ما وای او  
چند هفت تهنه ویرانه ها  
جان جهان در نظرش بی بها  
ضمن سخن گفتن با خویشتن  
دیدم منی و تو ای آن چندتن



## به دنبال نان

امین خندان  
(گردا الله، برآ خاس، خنگ خدا و...)

گفت: چه بهتر که روم توی صف  
گرچه ندا نم که چه با شده صف  
بهتر از این سک دو بی حاصه  
کوش یکساره من با طله  
کرد سوال از جلوتی: ای عمو  
معنی این صف چه بود؟ زگو  
این صف اطعام مساکین بود؟  
با صف زرد چوبه و دارچین بود؟  
دا دجوا بش که: عمو، عمته  
این مخدیا کج که توی کشته؟  
معنی حرف دهنت را بدان  
ما را از این پس تو "بزراد" بخوان  
نیستی از پیرو دین و کتاب  
هست مقام توقفت مستراب  
این صف ما پیرو حزب خداست  
وز همه خلق صف ما جداست  
مرجع تقلید من و ما ما م  
گوش به فرمان خدا و السلام  
هر چه به قرآن مجید اندره  
گفته: الله به پیغمبره  
الغرض این صف صف جانبا زیه  
این صف اسلامه و سر با زیه  
حافظ قرآن و امام زمان  
دشمن مشرک بود و کافران  
دا وظلب جمله بی کار زار  
منتظریم تا که شویم با سدا ر

بود چو سر کرم به افکار خوش  
نره خری دادش ز دنگه: هشی!  
پرت بود بیکه حواس شما  
صدقه فریا دکشیدم "بیا"  
کوش ندادی وسرت زیر بود  
فکر تو شا یدبی نخجیر بود  
نوبتته، پیش برو بی درنگ  
دست جیب هست به دیوا ز رنگ  
زنگ بز، در شوه آ هسته با ز  
داخل شو، سجده بکن چون نما ز  
از پس سجده، دوسه تکبیر گوی  
زنگ شک از آینه دل بشوی  
چونکه مسلما بی و مومن به دین  
نیست تو را کار در کعبه زین  
چند سوالی ز تو آجا شود  
فکر تو روشن، دل تو آ شود  
زود برو، دست خدا با تو باد  
منتظرم بر گردی شاد شاد  
چند قدم رفت و دری شد عیان  
"هست چه را ز بی پس این در بیان؟"  
با خودش این گفت، ولی بی درنگ  
با سرا نکشت فشا رید زنگ  
از پس این کار، در آ هسته شد  
با ز، نه با دست کسی، خود به خود  
داخل آنجا شد و در مثل برق  
بسته شد، آ نهم به یکی بانگ درق  
در چوبیم خورد به بانگ تا راغ  
گشت بیوروشن دهها چراغ  
مرد سیه روز، در آن حال زار  
دیدد و تا شیخه سا تا سدا ر  
زان دو نفر شیخ، یکی چون الاغ  
خیکی و با ریش چورستم و نفاق  
آن دگر ای لغز زرد و وضعیف  
ریق و زرد نشیوزا روخیف  
یک نفر از آن سه نفر با سدا ر  
جای سخن، کرد کمی قارقار  
گفت: چرا سجده نکردی عمو؟  
از چه تو تکبیر نکفتی؟ بگو!  
منک و دمیق، کنگ و هراسان چوموش  
در تله افتاده بد، ما خاموش  
گاه صفت در وسط گردید  
هیچ شنا بنده بد روزش مباد

خیس عرق کشته ز فرط هراس  
بسته دهان بود و پریشان حواس  
توس به او و کشت مسلط چنان  
کز کف او برد قرار و توان  
دستخوش لزه شدا ندا م و  
روی دوزا نوشد و یک و و لو  
نقش زمین کشت سیه روزگار  
با تن و آفته و حال فکر  
شیخ جوا این دید، تصور نمود  
مردک بیجا ره شده در سجود  
کنده دهن را به سخن با ز کرد  
چند دعا خواند و سخن سا ز کرد  
گفت: برادر، عملت خوب بود  
از سر اخلاص نمودی سجود  
به به ازین سجده پرسوز و آ ز  
داشت چنین سجده شواب نما ز  
جعفر طیار، بدیا دمدم  
کاو به ر صدق و صفا زد قدم  
جعفر طیار، زمانه، پلی  
خیز و بیکو زنده دل با علی  
مرد سیه روز، در این کیرودار  
پا شد و آفتا دبه فکر قرار  
گفت به خود: "باید ازین دام جست  
جست ازین دام، چو ماهی ز شصت  
ورنه گرفتار بلا می شوم  
دوره آ خورد، فدا می شوم  
تا به همین جا دیکه ما را بسه!  
در برم یگا ش ازین مخمه  
راه گریز از نبود در میان  
زهر لاهل بخورم جای نان  
این همه سختی بی یک لقمه نان؟  
کشته بلانا زل از آسمان  
ندرکنم، کبر هم زمین بلا  
هر چه که دیدم، نکندم بر ملا  
گر که ازین مخمه جان در برم  
آنچه بلا هست، به جان می خرم  
نان و خورش بود مرا در نظر  
از بی آن دانه شدم در خطر  
بشکند این کردن و این پای من  
نیست درین جای عفن، جای من  
(تجه شمام است؟ نه! خوانند جان  
بقیه را دفعه دیگر بخوان)

## مسابقه ادبی آهنگر

فا بدهد را در برای کسی که شکنجه می کند. ولکن  
عذاب الهی فا بدهد را، فا بدهد را، فا بدهد را، هم  
برای کسی که عذاب می دهد و هم برای کسی که  
عذاب می کشد، و بیشتر، البته، برای کسی که  
عذاب می کشد. ما که دشمنی با ریم با شما که  
ما می خواهم شما آدم بشوید، شما حساب کنید.  
شما یک گوش تا ن، یا دوتا گوش تا ن، را از  
دست می دهید؛ و پیدا می کنید، معنوی،  
در عووض، یعنی گوش دلتان با زتر می شود برای  
شنیدن صوت الله، یا فرض کنید، یکبیتی  
بی قابلیت، اینجا از دست می دهید؛ و هزار  
بیتی در آخرت می دهند به شما، البته، آنها را هم یکی  
یکی می برند، اگر هنوز هم آدم نشده با سید  
شما آقا با ن، و فرق ها با رد کسی که شکنجه می  
کند، کسی را و کسی که عذاب می دهد، کسی را، شکنجه  
کرد و دست نمی دهد، شکنجه بیس را، کسی که  
شکنجه می کشد، کینه هم در دبه کسی که می بیند  
شکنجه را، ولکن کسی که عذاب می دهد، دوست  
می دهد، رد کسی را که عذاب می بیند، و خیلی هم  
دوست می دهد، و او را، و خودش هم خیلی بیشتر  
دوست می دهد، و او را، و خداوند تبارک و تعالی  
خودش عذاب دهنده، عظیم است، خداوند تبارک  
و تعالی، دستگا شکنجه که بنا رده، سا واک  
که ندا رده که خداوند تبارک و تعالی، خداوند  
تبارک و تعالی، چندم را دارد، و فرشتگان  
عذاب را دارد، و ما به شما نشان می دهیم در این  
دنیا که جنم خدا چگونه جا شست و چه مزه ای  
دا رد در آن دنیا، یعنی که اینطور نباشد که  
شما گمان کنید ما شکنجه می کنیم کسی را، یک  
فرد جزب الهی که شکنجه نمی کشد کسی را که  
شکنجه را در این دنیا می دهند به آدم و تمام  
می شود می رود، ولکن عذاب الهی را ما در این  
دنیا شروع می کنیم و خداوند تبارک و تعالی  
خودش آدم می دهد آن را در آخرت، انسا الله،  
و ما خدا را داریم، و ما قرآن را داریم، و شما  
نکنید این کارها را، ولکن، البته، زاپنیها  
بهتر از ما فهمیدند معنای قرآن را، و آره هائی  
درست کرده اند اینها که خیلی خوب است،  
خیلی خاصیت دارد، یعنی که ما - و من دست  
جزب اللمیان عزیز را می بوسم - می توانیم  
گلوی آدمیزاد را هم یک جوری بپریم که چرک  
نکند گلوی او، و ریش اول قبر و بل که تا قیام  
قیامت، و نکند آقا پان آن کارها را که آبروی

اسلام برود و آبروی ما برود در نزد کبر و منکر  
در شب اول قبر، و خدا با ما است، و ما با ز هم  
ما شین های بهتری درست می کنیم، یعنی که  
درسته اش را می خریم از زین، انسا الله تعالی،  
والسلام علیکم ورحمت الله وبرکاته.  
و اما، و با این همه، آقای آهنگر - باشی  
گفته است که استعمال کنید، یعنی که بدرقه  
کنید، شعر بچه مشهرا، و با این همه، اما، من  
که فرهنگ پا پیدا ربا شم، به شما آقایان فلان  
عرض می کنم که نکنید این کارها را، بنشینید  
سراجا پتان، و سیطنت نکنید، و بشکنید این  
قلمها را، و ایمان بیا ورید به خدای تبارک  
و تعالی، و تقوی داشته باشید، که تقوی بهتر  
است از تخصص، در همه حال، و شیطان سر کرده  
مشغمان است، و شیطان بزرگ خیلی بیشتر از  
ما تخصص دارد، ولکن تقوی ندا رد، و هیچ  
غلطی هم نمی تواند بکنند امریکا، و ما ایمان داریم،  
و شما ایمان داشته باشید، و شعر نکشید، که  
الشعراء، یعنی هم لغا وون، و من به شما صحبت  
می کنم که نکنید این کارها را و بنشینید این  
حرف ها را، و نا بکنند شما را از مملکت بیرون،  
یا فرار نکنید خودتان از مملکت بیرون، و  
نبرد گوش ها و بینی و زبان و گلوی شما را وقتی  
که بر می گردید به این مملکت اسلامی، و من...  
و من که فرهنگ پا پیدا ربا شم توبه می کنم،  
همین جا وهم اکنون، از سرودن شعرها کسی  
همچون شعری که در همین جا وهم اکنون می خوانید  
آن را، هر چند که، در سرودن آن، هیچ انگیزه ای  
جز این نداشته ام که به این بچه، مشهد پیرو  
نشان بدهم که در فرهنگ و زبان ما حزب اللهیان  
عزیز به چه چیزی می گویند شعر و به چه چیزی  
می گویند... لا اله الا الله.

چون با ز دید جبهه کند شیخ، با گردش  
انگیزه فرا در آن نیست ناقص است.  
ای پا سدا را قدر ما مت بدان، که خر  
آخوند اگر سوا بر آن نیست ناقص است.  
بر فکرت امام چه خندی؟ که گردید  
پیوسته گور دوار در آن نیست ناقص است.  
گشتنگه است زندان، نه جای خورد و خواب؛  
کرکارخانه کار در آن نیست ناقص است.  
شرع بی بین مباد بی آخوند، که این مبادل  
کر آفتا به دار در آن نیست ناقص است.  
خوکی به نام شیخ چوبیند کسی، دلش  
کرشیت شکار در آن نیست ناقص است.  
از پا سدا رو شیخ مگوید، که دشت دین  
کرخیل موروما رد آن نیست ناقص است.  
دا را خلافت را ست یکی پس خلیفه، لیک  
کر مدهزا ردا رد آن نیست ناقص است.  
اسلام شهر طرفه بهشتی بود، ولیک  
کرگل به گل مزار در آن نیست ناقص است.  
کا مل بود حکومت اسلام، ولیک اگر  
کشتا رو گیرودا رد آن نیست ناقص است.  
صدبا و مرک بر همه مرکز آوران دین؛  
شعری که مدشعا رد آن نیست ناقص است.  
ف. ب. ب. سلامجو

این مصراع را به من، که بچه مشهرا شام،  
وا گذاشته بود، اما من که از خدا و از خود او  
که پنهان نیست، از شما هم پنهان نباشد که،  
از او سا لیا ست که دل خوشی نداشته ام، و هنوز  
هم ندا رم، با خودم گفتیم: ما ملایه من چه؟ گور  
پدرش! مردک پرور! شعری می گوید تا آبروی مرا  
ببرد، و تا زه، از خود من توفع دا رده که ویرانی  
هم بکنم شعرش را! دیدم، البته، که نسخه بدل  
بهتر است از اصل شعر، یعنی از مصراع که او  
خودش، در متن شعر آورده بود آن مصراع را، اما  
با خودم گفتیم: ما ملایه من چه؟ گور پدرش!  
مردک پرور! او از خدا و از خود او که پنهان  
نیست، از شما هم پنهان نباشد که، اگر  
صورتی از این مصراع که در حاشیه آمده است  
بدتر می بود از صورتی که در متن شعر آمده است،  
من این یکی صورت، یعنی همین را که در حاشیه  
آمده است، در متن شعر می آوردم، تا آفتای  
فرهنگ پا پیدا ربا، ندبا چه کسی طرف است،  
و، ببینم، نکنند شما هم گمان می کنید که  
صورتی که خود آقای فرهنگ پا پیدا ر از مصراع  
مربوطه در متن آورده است بهتر است از صورتی  
که من در حاشیه آوردم؟ اما؟ می بینید که  
آدم حق دار رده چندان هم خوشین نباشد  
هوش و فهم خوانندگان ارجمند آهنگر!  
ف. ب. م. پ. د. پ.

## برتر از همه اسامه و فراتر از انقلاب

در شما ره گذشته دست به کاری زدیم که  
خود ما ن، با فروتنی انقلابی، و به شما پندگی  
از نسل های هوشمند آینده، آن را "برتر از  
حما سه" و "فراتر از انقلاب" از ریا بی کردیم،  
و گفتیم که: "نخستین فا ز این برتر از حما سه  
این فراتر از انقلاب، که و پسین فا ز آن  
نیز خواهد بود، در همین شما ره آغاز می شود  
و در شما ره آینه بیان می یابد."  
اما، از آنجا که کاری چنین و چندی نیاید  
ریخی و سترک را نمی توان یعنی نمی یابد  
این با دگی ها بیان داد، بر آن شده ایم که  
نخستین، یعنی، و پسین فا ز "برتر از  
حما سه" و "فراتر از انقلاب" خود را اندکی  
کش بدهیم، دست کم، تا شما ره آینه  
پس، فعلا تا شما ره آینه.  
ف. ب. ب. سردبیر

یادداشت یادبیر  
این مصراع، در اصل، نسخه بدلی دارد که  
چنین است: "با شیخ کا مکار در آن نیست ناقص است."  
آقای فرهنگ پا پیدا ر "گزینش صورت بهتر

# فادته در بنگل مازندران

از م. نارضا

—۵—

## شیخ مخوف

فافلده خوش رفت وده آزرده ماند  
در تب یا ران سفر کرده ماند  
سایه ای از حسرت و آرزو  
برده همه در آرد خود فرو  
ظهور کرده برخاست صدای اذان  
گشت دعا بدرقه کاروان  
دمدمه بخوب و بعد از نماز  
بود بریشان دل اهل نیاز  
سب کد سرازدان دریا کشید  
روشنی زدشت و دمن پاکشید  
در دل تاریکی شب شد  
روشنی اندکی از کلبه ها  
چون همه شب، خادمه کد خدا  
بر سر او جمعده بی از غذا  
نشست در کلبه، شیخ ایستاد  
ترکس، او را به درون راه داد  
— شیخ کد بود آنها از بیم او  
بودنکه ها شان در کف و کوه  
شیخ، حذر داشت ز بی بی بتول  
"جا هله" ناقص عقل فقول  
کردید با محرو، نهی کید  
پای زن از خانه ترکس برید  
دیگر سب ها که غذا می رسید  
ترکس، آهسته سرک می کشید  
خادمه در جی زدویی گفت و گو  
مجمعه می داد دم در به او  
بود سلام، دوطرف با نگاه  
بستن در بود و شراری زاده  
امشب آن مانع اما نبود  
شیخ مزاحم به سر سفره بود  
آن دور رسیدند به احوال هم  
خوب خیر گشتند از حال هم  
سینه ترکس قفس در بود  
چشمش پراشک و رخس زرد بود  
از دل پردرد بر آورد آه  
شکوه از حاله فتادن بد جا  
طننه زنان گفت که: "دیدی خدا  
خوب روا کرد مراد مرا!"  
بعد از سالی که به ندر و نیاز  
چاره گیری خواستم از چاره ساز  
دادید من شوهری از اهل دین  
با دجنین شوی نصیب زمین  
سایه سرخواستگی از خدا  
سایه فرستاد مرا از بلا  
چشم بیچی داشت از سر گذشت  
موجه بدبختی ام از سر گذشت  
شیخ تفتی مظهر اهریمن است  
دیو خبیثی است که خمزن است  
شیخ مگو، تخر خدا بی است این  
جنس بشر نیست، کجا بی است این؟  
چشم کد هر صبح کثاید خواب  
کاسه زهر است و نفیر غذا  
حرفه پیشه دین داری است  
غسل و نمازش همه با زاری است  
بدرقه غسل و اذان و نیاز  
می کند از بهر کتک شغف ساز  
با سر صبحانه مرا می زند  
با به دو ریکاهک سلیسی زند  
کویی تا کوبید تکبیر دما  
نیست به صبحانه و رانشها  
گرچه خودش سیر خورد در روز و شب  
هست زیر خوردن خود در تعب

عایدی روزه و ذکر و دعا  
هست اگر چنین کند صبر تا  
چو روزه و جنس برای فروش  
شب که شود، کیردان را بدوش  
بشت در "حاج قلی" می برد  
"حاج قلی" نقد از او می خرد  
حال چندی است که از زهر قلم  
شیخ کند کسبه و من می برم  
دزده، با کیردا ز اهل نیاز  
چوری و انگشترشان را به نیاز  
کرده درین بستو، زیر زغال  
چند طرف، چند عدد کوز دجال  
کوزه یکی جای تکین و طلاست  
کوزه دیگر، جهت سکه ها است  
کوزه سوم بود از اسکناس  
بنده پول است و خدا نا شناس  
شب کد پراز ورد و عزایم شود  
چهره او دیو مجسم شود  
تا شود از زخمتن ده مطمئن  
می رود او در پی تسخیر جن  
طاسی پراز آب نهید در کنار  
با نی و با شیشه کند جن شکار  
کشت چو تسخیر اجنه تمام  
کیرد از اسب هوس ها لگام  
دیو مفت آید در رخت خواب  
جویه اندام مرا با شتاب  
افتد چون بختک روی شتم  
چنگ زند بر سر و بر گردنم  
سازد آزرده شمر را به گاز  
دست کند هر جا خواهد دراز  
لیک بود عاشق فسق و لواط  
هر چه کنم، راست نکرد در صراط  
زار زخم، خند و گوید خبیثی:  
"آنچه کنم، هست ز روی حدیث"  
خوب که آرزو مرا از عذاب  
سرخوش و پیدرام خرا مدبه خواب

خورخورش اما به فلک می رود  
هر شبم اینست، نه تنگ می رود  
ما ست زدم، قاتق نا نم شود  
ما ست گنون قاتل جا نم بود  
"کا سرا" خفت شبها نداشت  
این همه بدبختی، آنجا نداشت  
کاش همین بود غم سینه ام  
بودنهای ما تم دیرینه ام  
نا زکی این شیخ پدر سوخته  
چشم به مرگ دو پسر دوخته  
گوید: "هر چند عیال منی،  
ناقص عقلی و وبال منی  
لیک بدان - زوج فدیمت که بود  
بشت به آئین نبی کرده بود  
از نظر شرع، چنین آدمی  
کا فرم محض است و بتر از ذمی  
بغض مسلمان بودا و احرام  
لیک حلال است دمش برانام  
مال که دارد، همه مال الله است  
دستش از مال و زنش کونه است  
نطفه ازین مرد که کیرد عیال  
تخم حرام است و زوالش حلال  
حال، تو ما مدورنا زاده بی  
مصیبت خویش به ما داده بی  
فرض بود بر تو، چو کشت عیان  
بر کنی ز روی زمین نسلشان  
گر تو نخواهی - به من این واجبست  
ببی تورا، کبیر مستوجب است"  
بعد، دهد شرح، به رسم مثال  
آنچه گذشته است بر او پیا رسال:  
"خان بر وجود، همین سال پیش  
ریشه کنی کرد در ملاک خویش  
ما ه مفر بود زمان درو  
حاصل شو بود به صحرا ولو  
از جهت روزه و ترویج دین  
درده خان بود من خوشه چین  
هقمه و پنجا رعیت که داشت  
کرم دعا بود در هر شام و چاشت

کرد یکیشان به ولایت سفر  
رفت دگر کونه و آ مددگر  
گفت: به فرموده سلطان، دهات  
هست معاف از رقم سوره سات  
داشت مکرکوش به دیوار موش  
بر دیده خان، آنچه که می داد دگوش  
نوکر خان رفت سر آسیا  
گفت که: خان خواسته مشب تورا  
شب که هوا کم کم تا ریک شد  
سایه سیاهی زد و با ریک شد  
مرد رعیت ز سر آسیا  
با ربه دوش آمد تا "خان سرا"  
کردها بارش را پای در  
رفت درون، از زخمه جا بی خبر  
از دو طرف، بر سر او کوفتند  
هوش و حواس از سر او رفتند  
حالت بی هوشی و چون شکست  
خان به سرش آمد، قمعچین به دست  
گفت: چرا رفتی از راه؟  
گفت و به او ضربیه شلاق زد  
گفت رعیت، به طریق عتاب،  
ضربه شلاق ندارد جواب  
خان، که رعیت را در جوش دید  
برق غضب از نگاهش برجهید  
گفت: "بسیچیدش دریا لهنک  
مرده کشتان کوبید او را به سنگ  
بعد، بیای ویزیدش از ستون  
تاسحر - آویخته سرنگون  
تا خیرش پیش رعیت رود  
مردش آئینه عبرت شود"  
جز من و جزنا بی ژاندار مری  
نوکر خان گردید جان نوگری  
لاشه، در کبسه، همایسان که بود  
وقت اذان، زیر زمین خفته بود  
صبح، سحر خیز ترا ز آفتاب  
آمد ژاندارم به ده با شتاب  
در طلب کج شده، نا پدید  
خانه بد خانه، همه جا سر کشید

# فانته نیست

## چهار روز پر دلهره



عواپیما که روزی باند فرودگاه نشست "نزهت" احساس عجیبی داشت، احساسی که برایش بیگانه بود، نه می ترسید، نه شاد بود، نه پشیمان، اما حالتی داشت که به همه چیز تعبیر می شد. پیش از ترک عواپیما، یکبار دیگر در آینه سامسونت، سرو صورت و سینه اش را خوب برانداز کرد. از حجاب اسلامی عیج کم نداشت، درست شبیه خواهران زینب و زهرا بود. با اینهمه، گاه دلهره بی ناشنا به سینه اش چنگ می زد.  
روی پله های عواپیما به یاد روزی افتاد که برای تعدید گذرنامه به سفارت رفته بود. در واقع، تنها نبود، آقای "ناج الدین" تا دم در با او رفته بود، بعد غم بیرون، توی کافه نشین، به انتشارش نشست. "ناج الدین" به او گفته بود، این کارمندهای سفارت، چه های نفسی هستند، سرشان برای گرفتاری درست کردن درد می کند. درست است که جمهوری اسلامی، رژیم اریامه می شود، اما به این بدن عم که ایرانیهای اروپا و آمریکا فکر می کنند نیست. خیلی چیزهای خوب دارد. از جمله آن رژیم به چهارتا جوان شاگرد مدرسه، که دهنشان بوی شیر می داد، زورش ترسید و آخر عیالها سرش را خوردند. ولی این رژیم تا حاد چهل هزار تا از آنها را به جوجه

اعدام سپرده و صدو پنجاه هزارتا را توی زندان هاشپ و روز شکنجه می دهند که ادم پیشوند، و اگر لازم شود یک میلیون آنها را عم به گلوله می بندد. آره، عیب رژیم اریامه ای این بود که به اندازه کافی نمی کشت یا پنجاهی می کشت. شما که با دفتر شهپانو رفت و آمد داشتید، انصاف بدعید، اگر خوی حلق چهارتا از زندانیهای سیاسی سابق سرب گذاشته می ریختند و این را هم در تلویزیون نشان می دادند، چطور می شد؟ مگر اینها کشته زندانیهای سیاسی را چهارتا چهارتا از جرشیل آویزان نمی کنند و در خیابانهای تهران نمی گردانند؟  
بله، این حرفها را آقای "ناج الدین" متین و موقر و خجالتی می زد، آنها با قیافه حق به جانب. تری سفارت، کارهای پیش آرام، ولی با نزاکت پیش رفت. پاسپورتش را گرفتند و چند جا، ورقه های مختلف دادند که پر یا امضا کند، بعد عم به او گفتند ۲۴ ساعت دیگر، گذرنامه اش آماده است. آقای ناج الدین، او را تا خانه همراهی کرد و گفت دیدی "نزهت خانم"، حرفهایی که در باره آنها می گویند همه تبلیغ دشمن است. آنها که در رأس این کارها هستند، همه آدمهای محترم و دلسوزی هستند، نمی خواهند مویی از سر مردمان شریف مملکت کم بشود. روز بعد عم که پاسپورتش را از سفارت گرفت عیج چیز غیر عادی پیش نیامد. جوانها ریش داشتند و یقه هایشان باز بود؟ باشد. تنها خانمی که در دفتر سفارت دید روسری سرش بود؟ باشد. زمان شاه هم گاهی به بازار تهران می رفت، مردها ریش داشتند و زنها چادر، و روی ویتترین بیشتر مغازه ها نوشته شده بود به زنها بی حجاب جنس فروخته نمی شود. آخوندعا کاری به آدمهای حسابی ندارند، طرف دعوی ایشان همان آدمهای ماجراجوی

وکیل شخصری "گدا گشته ما" است که چشم دیدن آدمهای متمکن را ندارند. آقای ناج الدین، تا فرودگاه "اورلی" عم همراهش برود و به او مرتب سفارش می کرد حرفت ناغر بکنند. کارت ویزیت آقای "ناج الدین" را با خودش آورده بود، توی سامسونتش بود و به این کارت در تهران خیلی امید بسته بود. چیزهایی را باید می فروخت، چیزهایی را باید وکالت می داد، چیزهایی را باید به وکالت می خرید. آقای "ناج الدین" - که امثالش در غر شهر مهم اروپا و آمریکا پیدا می شوند - کارش خدمت به "عمو طغان شریف" و امیل "بود" از مسامله ارز، تا ترتیب رفت و آمد به تهران و نقل و انتقال املاک و اموال و معاملات گوناگون، در تهران، پشتش به کوه دماوند بود و تمام اقوام نزدیکش در جاعای حساس از دادگاه "اوین" گرفته تا نهادها و کمیته های اقتصادی انقلاب، و امامت جمعه ریاست و کفالت داشتند. در پاریس به خانه تمام اشراف و پولدارهای فراری رفت و آمد داشت و به آنها اندرز می داد. به ایران برگردند، سر خانه و زندگی خودشان و سالی چند ماه عم برای استخوان سبک کردن به فرنگ بیایند، همانطور که سابق بود. اگر در ایران، چیزی عوض شده به ضرر آنها نیست و اسلام حافظ جان و مال آنهاست. جمهوری اسلامی مجری این رکن اصلی فقره شیعه است که می گوید: "التاس مسلتون علی انفسهم و اموالهم..."  
"نزهت" می این افکار از پلکان عواپیما پایین آمد، سوار اتوبوس شد، به محل ترانزیت رسید و توی سالن، گذرنامه به دست، داخل صف زنها تا کنار کبشه کنترل پاسپورت آمد، و ذره ای از خوشبینی او کم نشد. مامور گیش، ریشور درشت میکله اخم آلودی بود، با نگاه سرد، گذرنامه را از او گرفت و زیر نور چراغ متصل به میز قرار داد و ذی آنرا باز کرد. کمی به سکوت گذشت و بعد

رضا مرزبان (م. نارضا و...)



جهت پلان

کریه نره، روزی خری گرایه کرد، وقتی داشت پلان را روی آن می گذاشت، صاحب خر گفت: حاج آقا، شما هنوز بلند نیستین یا لونها زکدوم طسرف روی خربذا رین؟

معامله سودآور

کریه نره، خر ملکوتی را از او خرید ۵۰۰ تومان، ملکوتی، فکری کرد و با خود گفت: لابد این خریشتر می رزید که فقیه عالمقدر به این را حتی آن را خرید.

مال من هم

یک روز ملکوتی از کریه نره پرسید: حاج آقا، خرتون کدرودل کرده بود، چی پیش دادین؟ کریه نره گفت: برکی گلی خرز هره. دوسه ماهه بید، باز، ملکوتی به کریه نره رسیده و پرسید: حاج آقا، کفستین وقتی که خرتون رو دل کرده بود، چی پیش دادین؟

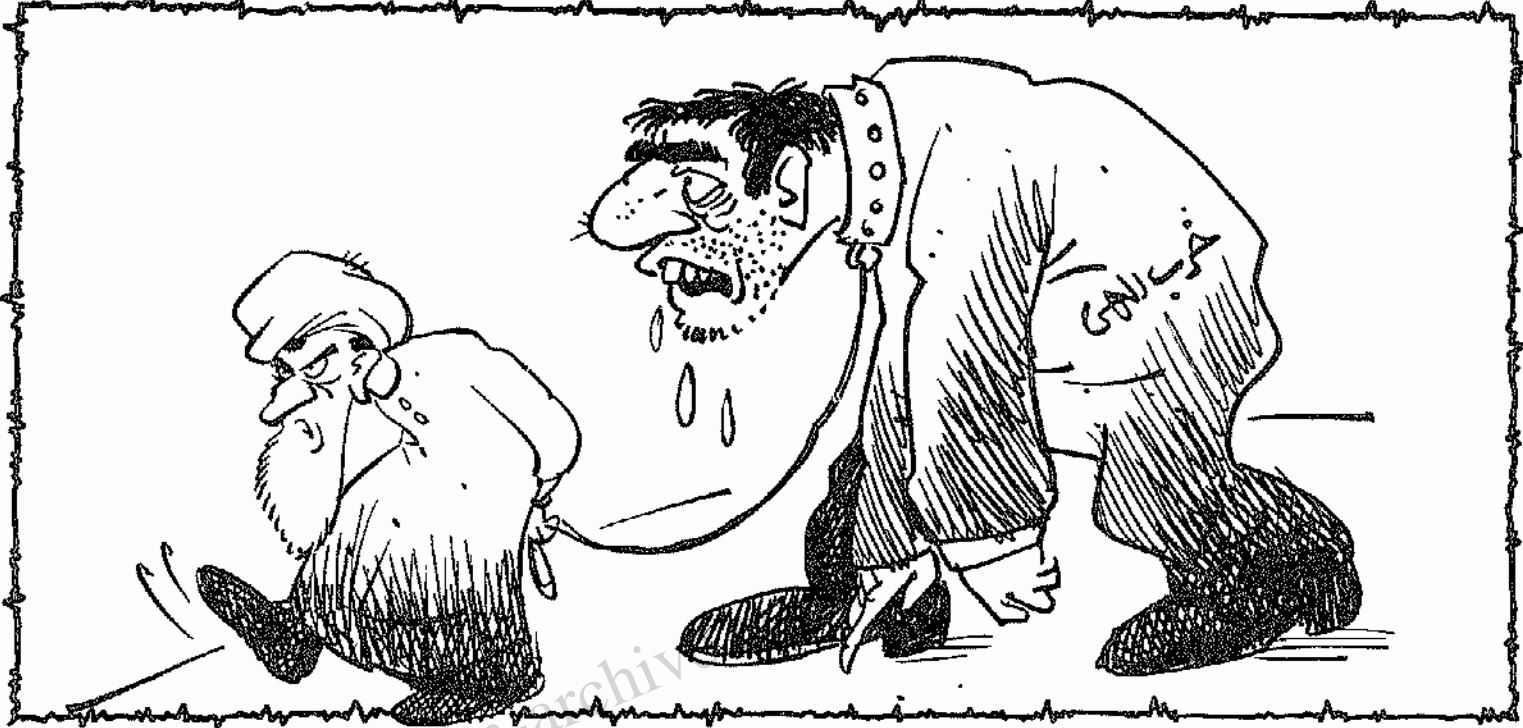
وجه تمایز

کریه نره و مشکینی، هر کدام یک خردا شدند، ولی هر روز با خری آن یکی عوضی می گرفتند و هیچ کدام از آنها نمی توانست خر خودش را از خرد دیگری باز شناسد. با لاجرم یک روز به این توافق رسیدند که کریه نره، دم خورش را ببرد تا تشخیصی آسان شود، به این ترتیب مدتی که رشان آسان بود. اما دست بر قضا، یک روز خردا مام با خر مشکینی دعواش شد و دم او را با دندان کند و دوباره مشکل به جای او و لش برکشت. این بار، ناچار با ملکوتی مشورت کردند و او ویس از او رسید و خر، خنده، عاقل اندر سفتی به آنها کرد و گفت: شما جفرا حقیقین؟ تا حالا هیچ دقت نکردید بودین کسه خر سیاهه نیمه و جب از خر سفیده بلند تره؟

حالی نمی دانم تقدیر چیست پیش قضا - چاره و تدبیر چیست رفته سفر، عمر سفر کوتاه است عمر مرا مرغان جل در رداست هیچ نمی ترسم از مری خویش بهر دو ریگاهم این کونه ریت چند صبا حی که بود در سفر دور بود از سماها خطر تا که فراز آید از کرد راه با زکند زندگی ما سیاه بهر راه کشتن از این قفس فرصت این چند صبا حاست ویس کونکنم چاره درین روز چند زود دو ریگاهم ز کف روند.

بهر دو ریگاهم بی ریشام روزوشیا ن در غم و اندیشه ام بخت بد، از شیخ هم آستند مقه ورم نیست که ترکش کنم تازه اگر تخم فسادش نبود هیبت او را به مرا بسته بود چون که در این مدت دیدم که مرد درده ما مثل "پلم" ریشه کرد ریخته روی هم با کدخدا هست جدا گانه، با کز مه ها مردم آبادی را سربه سر منتر خود سا خته از خشک و تر کربه سرش افتد این مردید با سر من هر چه که خواهد کند

لیک نشانی زرعیست نبود طیر که شد - دوسیه را بسته بود هفته دیگر که به هم آمدم مساله جو، خدمت آقا شدم خا طرم از دغدغه آرا میافت چشم ردلم روشنی تا میافت بود در آن مرحله قطع فساد و اجب شرعی - که خدا حکم داد، شیخ که این وسوسه آزار کرد کشت عرق برتن من آب سرد. دانما و در صدد نقشه بی است لیک نمی دانم این نقشه چیست شک به دلم نیست که عا جزکش است با هوس کشتن عا جز خوش است



روز با قلم فرمز نوشته اند که ما هیچ معنی آنرا نفهمیده بودیم و باید ما موران مهربان می فهمیدند! ده روز است که اینجا علاقم و دوبار هم به دادگاه برای سوال و جواب رفتیم. خانم مستی که از "فرانکفورت" آمده بود، نه روز بود آنجا بود، و خانواده اش بیرون به تمام "آقایان" مراجعه کرده بودند. او از خانواده خیلی بزرگی بود، پسرها و دامادهایش وزیر و امیر و مقاطعه کار معروف بودند. می گفت از فرنگ خسته شده بود می خواست دوباره تهران را ببیند. گوشه گذرنامه اش، جایی که عیجکس فکرس را عم نمی کرد، چند حرف تک تک و بی سرونه نوشته بودند. آ - م - ب - ج - ل - و عمین را در فرودگاه بهانه کردند و او را نگاه داشتند.

روز بعد "نزعت" را دادگاه خواست. او با آنچه از عم زندانهایش شنیده بود، از پیش می دانست چه خواهد گفت و چه خواهد شنید. مدتی بیرون در منتظر شد، تا صدایش کردند، حاکم شرع، سرو وضع او را برانداز کرد و سراغ پیرونده رفت، پیرونده را زینور کرد، زینور کرد، گذرنامه را به دست گرفت و نگاه کرد باز به سرایای "نزعت". نگاه کرد بعد سری تکان داد: اینجاست که خلاف قانونی به نظر نمی رسد، اشکالش کجاست؟ از تو گزارش روی پیرونده را خواند و سرش را تکان داد: سان، روی عکس پاسپورت مهر "طاغوتی" زده اند، حق داشته اند، ولی باید همانجا پاسپورت را عوض می کردند. این گذرنامه و عکس زمان طاغوتی، بنویسید گذرنامه را عوض کنند. این خواهر را عم آزاد کنید.

منشی حکم را نوشت و پیرونده را بست و پاسداری "نزعت" را به اتافش برگرداند. چهار ریح خانم هم اتانی او، که شنیدند حاکم شرع حکم به آزادی نزعت داده قرن تعجب شدند. آنها فکر می کردند "نزعت" با گذشته طاغوتی که دارد باید حالا حالا آنها "آب خنک" نوش جان کند. هنوز "نزعت" خودش را توی اتان جمع و جور نکرده بود که خواهر زندانیان، در را باز کرد و او را با بی توغابیش به دفتر برد، آنجا، گذرنامه و انگشتر و بسته ها و سانسویش را به او تحویل دادند و از او امضا گرفتند، اما کارت آقای تاج الدین توی پیرونده نبود!

به او خیره شد و گذرنامه را بست و به او اشاره کرد، "بیا اینطرف" بیرون صف، و در یک آن یک پاسدار هم کنار "نزعت" سبز شد و او را از جلوی کیشه و چشم مسافرا کنار کشید. چشمان "نزعت" سیاهی رفت. پس عمه و عده ها و حرفهای "تاج الدین" دروغ بود، حیل بود که او را گرفتار کند؟ یعنی نسیار... هم گول خورده؟ دو خواهر زینب با خشونت و سکوت، توی یک پستو او را سر تا پا بازرسی کردند، از ترس می لرزید، اما سعی داشت خونسرد بماند و خودش را نیازمندی کمی به بزم شبد پیش فکر کرد که عمه بودند و همه تا صبح نوشیدند و رقصیدند و بازی کردند و دم صبح هم که از عم جدا می شدند برای سفر خوبی آرزو کردند. خواهران زینب سامونتش را زینور کرد، جز کارت "تاج الدین" چیزی نداشت، انگشتر، ساعت و دستبندش را باز کردند و با کارت ویزیت تاج الدین صورتجلس کردند و در اتانی دیگر ضمیمه پرونده گذرنامه اش شد. از او سوال زیادی نشد. اسم، اسم پدر، مادر، شوهر و شغل در ایران و شغل در خارج، و او به آنها گفت چیزی ندارد که پنهان کند، اما البته فقط چیزهایی را گفت که "تاج الدین" به او آموخته بود.

دو ساعت بعد، "نزعت" را سوار "تویوتا" کردند و در میان دو خواهر زینب به "اوین" بردند و آنجا تحویل دادند: - یک تحفه یارسی مکش مرگ ما. - خطرناکه؟ - نه، تی تیش مامانی طاغوتی. خواهرهای تازه، او را در دفتر تحویل گرفتند و در طول کریه دور چند بار قفل باز کردند و چند بار قفل بستند تا دست آخر او را به اتانی هل دادند که وسط روز با چراغ کم نور، روشن شده بود، و تا چشمانش عادت کرد، برایش دوتا پتو آورده بودند. او حالا می توانست ببیند، کب اتان سیانی خالی بود و کنارهای دیوار چهار پنج زن پتو پیچ کز کرده بودند. هیچکدام صدایشان در نمی آمد ولی چشم به او دوخته بودند. او هم گوشه ای را انتخاب کرد، مثل آنها یک پتو را چهارتا کرد و زیرش انداخت و یک پتو را به خودش پیچید و نشست. حالا دیگر دو خواهر زندانیان رفته بودند و در پشت سرشان قفل کرده بودند. زینای زندانی از نگشان درآمدند، یکی سکوت را شکست و صدا کرد: - نزعت، توی!

"نزعت" با دو تا از زندانیها آشنا درآمد، آنها همان ماه های اول انقلاب که وارد فرانسه شدند، تقاضای پناهندگی کردند، "پوری" و "مریم" اما حالا اینجا، توی زندان اوین هستند. سمتای دیگر هم کم و بیش عمین وضع را داشتند. بعضی ها یک هفته و بعضی ها ده روز بود آنجا پلا تکلیف بودند. و تازه خوشحال بودند مسالمان بیچیده نیست و آشنا در بیرون باید برای رمایی شان وارد معاطه بشوند. عمین که به انفرادی تحویلشان نداده اند نشان خوبی است. "پوری" و "مریم" گفتند: "خر شدیم، آره خر شدیم، کفتن جمهوری اسلامی آروم شده، آدم راحت می تونه بیاد سر خونه و زندگیش، زندگی یاریس سخت بود. گول خوردیم، می گفتند و می گفتند و می مهندس فلان و دکتر فلان و نسیار فلان را به رخ ما کشیدند که روانه ایران شدند و سالم برگشتند و اموالشان را هم در ایران پس گرفتند که ما عم به طمع افتادیم، رفیم پناهندگی رو پس دادیم و امیدم سفارت که پشیمانیم و می خواهم به ایران برگردیم، آنها هم با نزاکت کفرنامه های ما را مهر کردند و اجازه دادند. خوشحال راه افتادیم، حالا نگو یک گوشه پاسپورت چند عدد

تقاضای کمک مالی آهنگرا زشما هما تقدیر جدی است که بقیه مطالب آهنگر!







م. سحر

(بچه کاشون - غزلباش - ملحدکاشی و...)

اندر تحسین و تقاضای اهل بیت پالانی را

حَتِّدَا اهل بیت پالانی!
چمله را شاهدخت یا شاپور
جمله میراث دار حسن پسر
این یک از آن دگر رسیده سبک
تکبیر غارت و فساد دهد
هر کجا لقمه کلانی بود
تا به یمن فساد و سرقت و تنگ
زَه زُند خلق را و کنج برده
خون خلقی بدل شود به دلار
دزد و جلاد را حقوق دهند
جار پیرا کتَنَسند چون دَجال

اندر رُجَز

که: وطن زنده با راده با ست
وطن از مابه جاست خشت به خشت
شهر ایران ز ما دوام آورد
وطن از ماست، زانکه ما شاهیم

اندر معانی وطن و فغان فرشت برای از دست رفتن او

وینچنین ساکن سواحل دور
غرق بحر دلار با آد آورد
سرخوش از خون بی شماران نسل
نوحه خوانند با نوای حزین
سینه کوبند و ماومن کوبند
وطنم رفت، صادراتم رفت
وطنم رفت، کاخهایم کو؟
وطنم رفت، فرصتم طی شد
وطنم رفت، باغهایم نیست
وطنم رفت، خشک شد تساکم
وطنم رفت، رفتم، از من نیست
وطنم رفت، انقلاب جدید
وطنم رفت، شیخ مردم خوار
وطنم رفت، شیخ دزد آمد

ایضا در تندبیه و در معانی وطن

وطنم رفت، وای و اوطنسا
وطنم رفت، فرش زربفتم
وطنم رفت، قصر شکم رفت
وطنم رفت، تلخکام شدم
وطنم رفت، نیست - ای وایم -
وطنم رفت، شیخ زکف برده
وطنم رفت، کو مثل قومیم؟
وطنم رفت، کو شکارکیم؟
وطنم رفت، کسریایم رفت

اندر چگونگی گریختن قَره ایزدی

وطنم با خرم ز دلان رفست
وطنم رفت، وای بر خرم من
وطنم رفت، ساکن کم شد
بی وطن نقس زد به اسطبلسم
سیم قرنی به زیر یک پالان
شیخنا پوزه ای به آخور زد
وطنم را ری بود روح الله

زای در فراق قَره ایزدی

قَره ایزدی! کجبارفتسی؟
بغیر تو، من به خواری ام، آری
قَره ایزدی! فسادت شوم
بار دیگر به زیر پالان رو
تا به پیش آیم و سوار شوم
جان نو یایم و نفس گیرم

ایضا در معانی وطن

وطنم رفت، کساک هایم را
شوکت نیز شاخ هایم را



وطنم رفت، جاه و مرتبام
وطنم رفت، سد جیناسم
وطنم رفت، بوسه های حرام
وطنم رفت، عیش با پسته
وطنم رفت، مرد خوش ترکیب
وطنم رفت، جشن های بزرگ
وطنم رفت، دامن پاکم
وطنم رفت، پاره جگرم
وطنم رفت، هرزه لابی من
وطنم رفت، ظلم پروری ام
وطنم رفت، بار آفیونم
وطنم رفت، بساج و تالانم

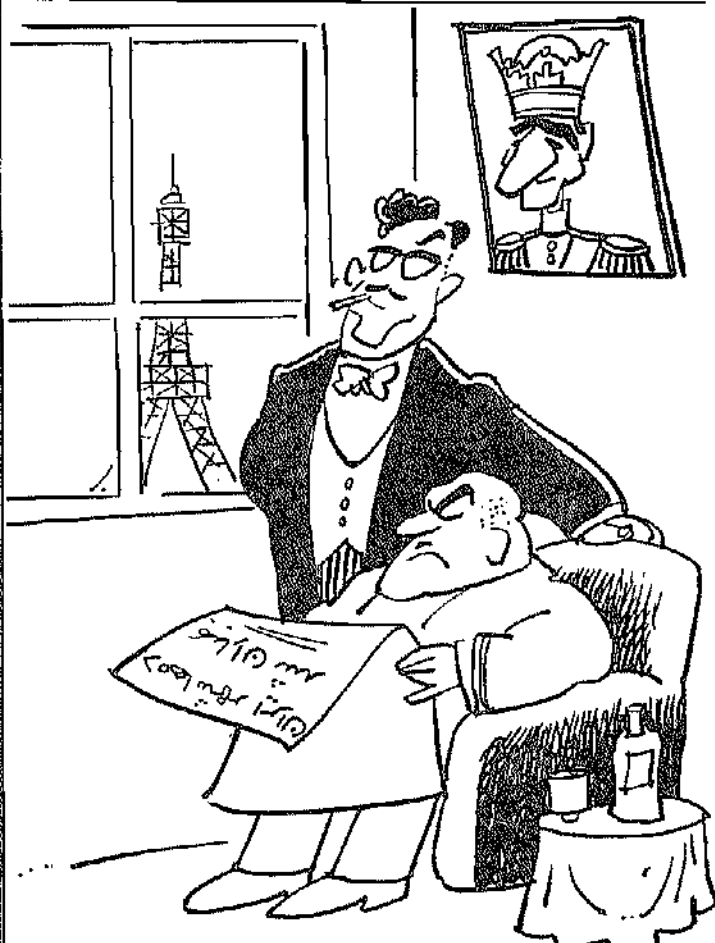
ایضا در فراق قَره ایزدی

قَره ایزدی! دوباره بیا
تا وطن را دوباره دریا بسم
قَره ایزدی! نجاتم بخش
ای که هجرتو دل زجا برکنند
بازگرد ای گسسته مهر و وفا
بازگرد ای به شیخ رو کرده
بازگرد ای به قمر گرفته قرار
ای که بیا خر شدی ز دالانم

اندر تهدید قَره ایزدی

ای پناه تو باد دست سبنا
بازگرد آنچنان که دوره پیش
بازگشتی به خانه خود شاد
بازگرد، ای همیشه پاینده
زنده و مرده از عوسامت
بند بر گردنت نهد با زور
از سیا خواهنت که با زارد
کاخ سازد تنی ز حزب الله
قحبه ها از کینه گیرد وام
طلبید تا تظا هسرات کنند
بازگرد، ای زمن گریخته یار

این قصه دراز دارا



... که آقا، کمه... این عراقیها هم گندشود آوردن ...

از: حجة الحق خراسانی

بر سر شاخ

خوشا ما و این روزگار رسیده
چنین روزگاری بجز ما که دیده؟
به شیرینی از حد چنان در گذشت
که کارش به تلخی بی حد رسید
به یک عمر نتواند از یاد دیرد
هر آنکس کز آن یکدو روزی چشید
اگر از خوشی های این روزگار
دهی در رحم کودکی را نوید
چنان شادمانی خواهد گرفت
که در هر گش شوق خواهد دید
وز آن شوق، آن رشته ناف را
به دندان نارسته خواهد جوید
شوکتی که بر بندگی مرک را
هم از هول آن شادمانی کزید
زبان را که گستاخ گوید بدی
از این عید فرخنده، باید برید
شکر را که ناشکر غرغر کند
بباید سرا سربه خنصر درید
تورا هست جرات که خوانیش کند
چو ببینیش با دیده دل پلید؟
من از این زمانه چو یاد آورم
شکوهش بجز زاندم همچو ببید
شوکتی که اعجاب خاریست تیز
که در مردم دیدگانم خلید
برادر، درخت نجابت دگر
شادان بوستان بشر ناپدید
کنون دوره بی خدا یان بود
مدا رخدا یان به یان رسید
همه کار کبیتی شلم شورباست
نه امری محال و نه چیزی بعید
خدا دست از چرخ کردون برداشت
همه رشته نظمها بکسلید
در آمد چنان گند کار جهان
که اصلاح را نیست دیگرا مید
سحرگشت و در تیرگی رفت شرق
چو خورشید از سوی مغرب دمید
کسانی ز دست امیران پیش
گرفتند بر کنج دولت کلید
که نه پیروانند ابلیس را
نه مردان را خدا را مرید
چه شیطان، چه اللد، حیرت زده
که این ناکسان را جگس آفرید
بکوشید با مردان دهر:
مگر در خرد "ابن عت" خر" ید؟
که اینگونه بی باکی بی احتیاط
همه بر سر شاخ بن می برید؟
شنائی که در فکر با لغنه آید
نه در معنی آدمیت رشید،
نشاید که گستاخ کردن فراز
چنین ادعای خدا نی کنید
چو امروز کین است شخواران
چه خواهید در دشت فردا چید؟
چو کارید سز و شقاوت، کجا
بروید ز آن شاهی و شنبلید؟
چرا غافلید و چنین آتش مرک
برای خود و خاندان می برید؟
بدا نید این را و با ورکنید
که جز گشته خویشتن ندرید

بلی، در طلسم است اکنون بهار
نسیمی بیارد به باغی چغید
ولیکن نیاید که چون موش کور
به سوراخ شو میدی خود خزید
به لطف خدا، دل بهشتی ست پاک
در آن می توان شادمانه چمید

آهنگر، الاحیة الحق از این شعر خوش
زلذت مرا هوش از سر برید
ولیکن ز "لطف خدا" راستش
شدم، جان تو، از توهم تا آمد

مکران که باشد خدای تو خلق
ویا این که نوعی خدای جدید
تو خود گفته ای: نیست عهد خدای
خدا رخت از دنا کشید
اگر نیست، پس لطفا و نیز نیست
و گرجست، اینست کاین خلق دید
نه یزدان، نه شاه و نه شیخ و رسول
بخواهد کسی داد ما را شنید
کنون ما و تو خود خدای خودیم
به قول عرب: اعملوا ما بريد!

اگر تلفن نکرد

گر به نره زدا ما م امت بود،
اما م بها و گفت:
- لکن من میروم تا جماران و
ببرکدم (السته، منظور از جماران
"دست به آب بود) اگر رفتنجانمی
تلفن کرد، بکویک ساعت دیگرسر
تلفن کند.
گر به نره گفت:
- اکه تیلیفون نکرد، چی چی
بوکم؟!
... که آقا، کمه... این عراقیها هم گندشود آوردن ...

# عدل اسلامی

میشد... (با لبه غلیظ آلودی)... و طریقی توانی حاصل در سرعت مقدس اسلام، می توان زن، دختران، و خواهران و مسافران کسانیکه با حکومت الله محاربه می کنند به عنوان اسیر خویشی به تصرف در آورند. همان طور که حضرت سید الشهداء سهراسو را به تصرف در آورند.

حاکم شرع: آفرین فرزند که خوب به قوانین سرع مقدس واردی این را در اصول کافی خوانده ای یادروانی؟  
آخوندک: پدر بزرگوار، در جنبه اکتفیس و بما را انوار مرحوم محمد باقر (روی ق) و رتائیکه می کند و از خوشحالی یک قر هم می دهد) مجلسی دهها حدیث در این مورد دارد.

حاکم شرع: آفرین سر تو فرزند با لحن و طبع (آخوندک دست حاکم شرع را می سوزد و حاکم شرع سر را و دست می کشد).

تا همدوم (شوهر زن): بکیرم که ای بطورنا شه، آیا در مطامع عدل اسلامی شما اسیر جزیری را در وفرد را ختبار می گیرند یا گنیزیکه تفریبی می د؟ مثل اینکه تفوائی که شما از آن دم می ریزید چیزی نیست جز بی ناموسی و روا چشمتا و استراکرن و به خاک سپاره نشاندن زبان بدبخت، نف! (به ریش حاکم شرع می کشد). جندلخله دادگاه ساکت می شود، اما سا، رو میرغضب دستمال در می آورد و دست را از ریش حاکم شرع پاک می کند. آخوندک دست به پشت دست می زند. آخوندک: تمام این حرفها تمایل این خعیفه را به زنای محصنه نشان می دهد، خیانت در درون این زن لانه کرده است. والا این برادر (شاه راه پادار) ابداً او را اسیر کرد و طوق قسانون شرع به صورت کشیز جنگی در آورده. بعد از نیم ساعت، طبیب قانون مقدس محلحه، او را به من محلحه شرعی می دهد و بعد من او را به ایسان محلله کردم و این عمل اسلامی فقط حسد برانگیزا شد.

پادار: در دسته پدر بزرگوار.  
حاکم شرع: (می خندد و دست به شکم کشیده) خود می کشد (بیبید فرزندان من شرع مقدس و مکتب آسمانی ما چقدر کارها را ساده کرده است. و اقصا اگر ما قوانین شرعی را درست اجرا کنیم، فسق و فجور بکشید از مملکت اسلامی روختن بر می بندد.

میرغضب: پادار و آخوندک (با هم صحبت است) ا احسنت!  
حاکم شرع: (رو به آخوندک) فرزند، به خاطر احاطه کامل شما بر قوانین شرعی و با اطلاع بر مراتب تقوا و بصیرت شما، چنانچه با بی راهه اماست جمعه این ولایت منسوب می کنم (آخوندک دست حاکم شرع را می بوسد و پادار دست آخوندک را، میرغضب با آخوندک معانه می کند و میا رکیب می گوید، حاکم شرع رو به پادار می کند) شما را همه تنبیه است پادار، این می گوییم (پادار دست حاکم شرع را می بوسد، آخوندک و میرغضب با او دست می دهند و تبریک می گویند، حاکم شرع رو به پادار و آخوندک می کشد)

سر و فرزند ان من، خدا پشت و پناهان باشد (آخوندک و پادار تعظیم می کنند و به طرف بیرون محله راه می افتند).  
زن: پس تکلیف من بیجا رده می شود؟  
آخوندک: (که هنوز محنه را ترک نکرده است بر می گردد، جلوزن طووف می کند و می گوید) سرت را بگذار زمین و بمیر، ضعیفه! (همراه پادار و محنه را ترک می کند).

میرغضب: (رو به زن) ای زک! ای خعیفه! بدبخت! اگر حصانت ذاتی خود را نشانی بساده بودی اکنون زوجه داشمی و سرعی یکی از آن دوسرا در بودی، ولی اکنون که تف می کنی، نب خود را برای زنای محصنه نشان داده ای. نمی دانی آقا پیمان در باره ات چه تصمیمی بگیرند.  
حاکم شرع: هشتادتا زبانه برای شوهر این زن به جرم افترا! (به میرغضب اشاره می کند، میرغضب سرد را با خصومت به طرف بیرون محنه می کشد).

تا همدوم (شوهر): خانه غلم خراب کس دیکه ای شراب خورده و به ناموس من تجاوز کرده، حالایا بدنلاقش را هم من بخورم. کنه کور در بلخ آهنگری - به سوختن زد نکردن مسکری.  
حاکم شرع: حالای را ما عرمه شده ای، بپریدش! (میرغضب مرد را ساکت بیرون می برد و بر می گردد).

میرغضب: (حاج آقا، با این عورت چه کنیم؟) (شاه به زن).  
حاکم شرع: زن را هم که قسم سکسار کنید! (میرغضب زن را با خصومت و کسان کسان به طرف بیرون می راند).  
زن: (با تمام وجود فریاد می زند) چه هام!... شوهرم! زدنکیتون بسوزه که رندکیموسوزون دین، تف به این بدادگاهتون! انف سده امام و اسلام و خداون آ آی داد، بی داد، هو! (میرغضب زن را بیرون می اندازد و خود را و هم پشت سرش می رود).  
تا همدوم، ا رغیبت میرغضب استفا ده می کند و می خواهد بیوانی بر او برده باشد محنه را ترک کند، یکی درنگ ما شده به این که از محنه خارج شود، حاکم شرع متوجه او می شود.

حاکم شرع: (با صدا ای بلند، به شاه همدوم) آهای مردک!  
شاه همدوم: (آرام بر می خیزد و با ترس و لرز) بله قربان! (میرغضب وارد می شود).

حاکم شرع: (آرام) بگو بزرگ، توجه دیده و شنیده ای؟  
شاه همدوم: آقا، من؟ من؟... هیچی بدیدم.  
میرغضب: ای مرد، بس حرا زعیاری قوم را بسدنا می کنی؟  
حاکم شرع: آیا نوگور بودی که چیزی را ندیدی؟  
شاه همدوم: قربان، شرکتی خوا ده توانی مملکت زدنکیتون، با یک کور و کور ولال باشه - صمیک عمی فهم لایعقلون، بله، من از اول کور بوده ام...  
حاکم شرع: آفرین! (ادام می دهد) از این به بعدم کور زدنکی خوا هم کرد...  
شاه همدوم: (با کور خوا هم مرد...)

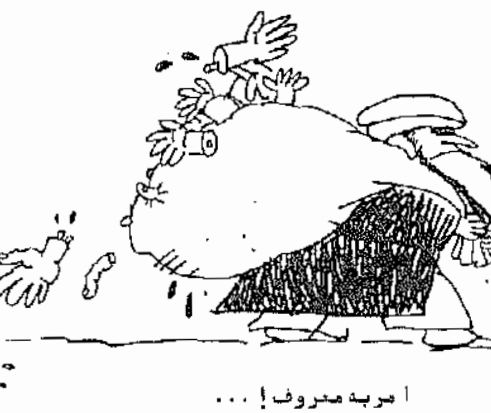
حاکم شرع: ا احسنت! (اسدکی مکت، بعد رونه میرغضب) پس در این امرخیر، این مرد را کمک کنید. (هر دو جیسی را از حلقه بیرون بیارید!) (میرغضب با خصومت به روی شاه همدوم می برود و به طرف همانن حمله و می شود، مرد شاه همدوم فریاد می زند).  
شاه همدوم: آ آی ای! (میرغضب در حالی که کاکل او را گرفته، از محنه بروش می برد، حاکم شرع سر محنه می ماند، دستی به شکم کشیده خود می کشد و فاه می خندد).

پرده می افتد  
(ع. م. آ. واره - موشرال، فوریه ۸۵)



## آهنگر و خوانندگان

آمریکا: بهر داد - کتابهای موجود  
هما سهاست که در ستون "این کتابها را از آهنگر خواهی در چیده.  
اسپانیا: م. م. م. م. معلوم است که نامه شما بیس از رسیدن شماره قبل آهنگر نوشته شده است. ما زحم امید و امید که زودت از حالتان در آیم.  
سوئد: آ. ز. ا. - س چه شد آن مطالب گرفتار! عجیب گرفتاری شده ایم!  
ایتالیا: ف. م. ب. - چ. ش. - و بر من: حجت - آهنگر به طور مرتب برای شما فرستاده شده است. اگر هنوز هم شما راه های اخیر نرسیده، تحقیق کنید که عیب کار از کجاست. با وجود این خبر دهم تا شماره های کسری را برایتان بفرستیم.  
تولوز: م. ش. - شما هم همینطور. بیرونیا: بهروز (ج. ر. ت.) یک



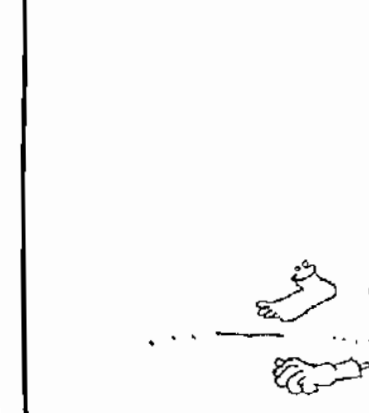
## بنجمین سال

فمننا "یادمان باشد که آنچه به عنوان وظایف شویسته ذکر شد، مربوط به نویسندگان آهنگر است و در بسیاری از نشریات خارجی از کشور (یا) دست تریبوتیم: خارج از مردم" نه تنها این وظایف به عهده نویسنده نیست، بلکه حتی "نوشته" اش را هم کسان دیگری برایش می نویسند!  
بگذریم. از این شماره، همین طور که می بینید، "قطع" آهنگر را تغییر دادیم تا به قطع آهنگر ایران نزدیکتر باشد. این قطع تازه، علاوه بر زیبایی بیشتر، مقدار مطلبی که در هر صفحه می گیرد دوبرابر بر قطع پیشین است. به این شرح که در هر خط قطع پیشین، حدود ۴۰ کلمه جا می گرفت، هر ستون دارای ۴۰ خط بود و هر صفحه دارای چهار ستون - یعنی متوسط مطلبی که هر صفحه می گرفت ۱۵۵ کلمه بود. اما با قطع فعلی، هر سطر دست کم ۷ کلمه می گیرد، هر ستون ۹۰ خط است و هر صفحه ۵ ستون دارد؛ یعنی در هر صفحه حدود ۳۱۰ کلمه مطلب خواهیم داشت که دوبرابر بر مطالب قطع سابق است و به این بر این، ۱۲ صفحه قطع تازه به این اندازه ۴۴ صفحه قطع پیشین مطلب دارد. البته بدیهی است که کاریکا توره ای چاپ شده در قطع تازه نیز کوچکتر شده اند تا در مجموع بتوانیم با زحم مطالب بیشتری به شما بدهیم.

آنها که آهنگر را جمع و جلد می کنند، توجه داشته باشند که آنچه تاکنون با قطع کوچک منتشر شده خود، مستقلاً دوره چهار سال اول آهنگر در تبعید را تشکیل می دهد و بنا بر این مشکلاتی نظر تجلید اینجا دستخواهد شد.  
هزینه چاپ آهنگر در قطع تازه یک برابر و نیم قطع سابق است ولی با کوشیده ایم که قیمت را با ثبات نگه داریم و در واقع قیمت را با ثبات نگه داریم و در واقع قیمت را با ثبات نگه داریم. هر ستون ۱۲ صفحه ای تازه (معادل ۲۴ صفحه پیش) بگذاریم و امیدواریم شما که با اقدام تازه، قدم دیگری بر این می

ارسال خواهیم کرد. ۲۰ هزار تومان  
تقریباً معادل ۴ مارک است. ۳ -  
بله، شما هم می توانید معادل بوند  
را به مارک آلمان بفرستید.  
هنده، پ. ک. - مطالب شما را به کوره  
آهنگر خانه سپردیم، کمی دندان  
روی جگر بگذارد. ۲۰ - شما راه ای را  
که خواسته بودید، فرستادیم.

کمکهای مالی رسیده  
هوادران آهنگر در آریونگتون تکوا س  
۱۵ دلار.  
علی از کار ردیف ۴/۵ پوند  
هوادران سجفا و کمیته ایرانیان  
مقیم تاسی آمریکا ۱۰۰ دلار  
هوادا از آهنگر از زمینی ۱۰ دلار  
ب. گرجی از هنده ۱۰ پوند  
جنش بیشر و آ. منه ۵ پوند  
اندن: پ. ش. ۵ پوند  
نماینده آهنگر در وین (برای خرید  
ماشین تحریر) ۱۰۰ پوند  
مینا، اسکلم (برای خرید ماشین  
تحریر) ۱۰۰ کرون  
هوادران سجفا: اسکلم ۵۰۰ کرون  
دانمارک، کلاس نیلیس ۵۰ کرون  
هوادران سجفا در میامی ۹۰ دلار  
ک. ص. از آمریکا ۴۰۰ دلار  
ع. و. از کالیفرنیا ۱۰۰ دلار  
جیمی از نیویورک ۲۰ دلار



## بنجمین سال

شماره متناهی با بیده اطلاعات  
برسانیم که "نوزاد آهنگر جوانمرد  
شاید" زیرا گروه ها و افرادی که  
کتاب و نشریه برای معرفی در آهنگر  
می فرستند، جز دوسه مورد، اغلب به  
روی میبا رک خودشان نیا وردندند و  
همچنان نشریات خود را بدون زمان  
پول آگهی، با کمک مالی، به نشانی  
ما پست کرده بودند. بنا بر این،  
ما هم با اجازت، شما، چون با وضع  
فعلی غا جزا پردا خت هزینه های  
این کونه آگهی ها هستیم، ما چار  
نشریاتی را که نشان آنها، سند  
پول جزئی آگهی را داده اند، نه کمک  
مالی کرده اند و نه حتی آهنگر را در  
نشریه خود تبلیغ کرده اند. س. ده  
معرفی کرده ایم و بقیه را با چاپ  
روی جلد و مشخضا ت دیکر. امیدواریم  
ناترا نی که مشمول تصمیب کیسری  
تا زه ما شده اند، از ما دلگیری  
نشوند. نیز، امیدواریم در آینده  
آبقدروحه آگهی زنا نشان برسده که  
پنوا نیم "کتاب آهنگر" را منتشر  
کنیم. در این شماره، حتی مقاله ای  
جالیبی را که رفیق گری ما "رضا  
مرزبان" برای "کتاب آهنگر"  
نوشته بود و حرفچینی کرده بودیم،  
به علت عدم توانا در تهیه و  
چاپ "کتاب آهنگر" ننشهاد شیم و  
ما هه پنده، اگر با زحم موفق به  
تامین مخارج "کتاب آهنگر"  
نشده ایم، در آهنگر به چاپ خواهیم  
رسانند.

در مورد خرید ماشین تحریر  
برای آهنگر، تا کنون ۱۱۰ پوندا از  
دوستداران آهنگر به ما رسیده است  
و نیز گروهی از دانشجویان ایرانی  
در سوئد پیشقدم شده اند تا ماشین  
تحریری برای آهنگر دست و پا کنند،  
امیدواریم موفق باشن!  
در پایان این مقال، لازم است  
که از همه گروه ها و افرادی که به  
ندای کمک خواهی ما پاسخ داده اند  
فروتنانه سپاسگزار می کنیم. نیز  
به آکا هی تان برسانیم که با اختصاص  
دادن بخشی از کمکهای رسیده، از  
این شماره به مدت یک سال، برای  
تعدادی از دانشجویانی که قدرت  
پرودا خت حق اشتراک نداشتند،  
آهنگر را رایگان خواهیم فرستاد.  
دستتان را به گرمی می فشاریم.  
آهنگر در تبعید

افسانه آفرینش ما دق خدا بیت ۵۰ یس  
 من مضمین می کنم کیمتت مرکزی حزب توده را  
 دکتر فریدون کشاورز ۲/۵ یوند  
 قطعنامه ها و تصمیمات حزب کارگروسیال دموکرات  
 روسیه ۵ یوند  
 تاریخ و آگاهی طبقا تی / کشورگراچی ۸۰ یونس  
 دشنه در پس / احمدشاملو ۱ یوند  
 دولت و جامعه / مسدنی / آنتونیو کرامشی ۱/۵ یوند  
 انقلاب ناتمام روسیه / ایژاک / دوپچر ۱/۵ یوند  
 اسناد تاریخی جنبش کارگری / سوسیال دموکراسی و  
 کمونیستی ایران / جلد ۱ / خسرو شاکری ۲ یوند  
 نامه های زندان / روزا لوکزا / میورگ ۲۰ یونس  
 من، پرشولت بر شتر بر تولت برشت ۲ یوند  
 اسناد تاریخی جنبش کارگری / سوسیال دموکراسی و  
 کمونیستی ایران / جلد ۳ / خسرو شاکری ۴ یوند  
 مغولانی از فلسفه به زبان ساده / دکتر رحیم مرادی ۲ یوند  
 پرواز را به خاطر بسیار / پیری کا / زینکی ۲/۵ یوند  
 زمینه های غذا / ربه نظام تک / حبیبی / در شوری ۲ یوند  
 حیدر شوکت ۲ یوند  
 مقدمه ای بر جامعه شناسی و فلسفه / فریدون شایان ۲ یوند  
 مقدمه ای بر سیر فلسفه در عصر نوزاد / پیروشنگری  
 و سوکولوف ۱/۵ یوند  
 اروپا در مقابل آمریکا / آرنت مندل ۲ یوند  
 سانترال ایسم و دموکراسی / روزا لوکزا / میورگ ۱ یوند  
 سوسیالیسم و کلیساها / روزا لوکزا / میورگ ۱ یوند  
 مناسبات طبقات و احزاب با مذهب و کلیسا  
 ما رگس / انگلس / لنین ۱ یوند  
 آیا سرکشت زن را سختمان بدنی او تعیین می کند؟  
 اولین رید ۵۰ یونس  
 برای دریافت کتابهای بالا مبلغ کتاب را علاوه  
 ۲۰ هزارتومانی (برای اروپا) و ۵۰ هزارتومانی (برای  
 ایران) بفرستید. (برای اروپا) به بوندیا دلار آمریکا و کانا  
 و یا سایر ارزهای معتبر اروپا می باشد. به نشانی آهنگر  
 بفرستید تا کتاب مورد نیاز را برایتان ارسال  
 گردد. نشانی آهنگر:  
 AHANGAR,  
 C/O BOOK MARKS,  
 265 SEVEN SISTERS ROAD, LONDON, N4, ENGLAND



انتشارات شما منتشر کرده است:  
 مقاله از مارکس و انگلس در باره ایران ۱ یوند  
 ماهنامه ادبی - سیاسی "ممنوعه ها" (۳ شماره)  
 هر شماره ۱/۵ یوند  
 دفترهای شبانه / رضا مرزبان / ۱ یوند  
 کابوس خونریز شده بیداران / ۱ یوند  
 دفترهای از شعرهای اسما عیل خوشی ۲/۵ یوند  
 در نابینگام / دفترهای از شعرهای اسما عیل خوشی ۲/۵ یوند  
 زیوار زمین زمین است / دفترهای از شعرهای خوشی ۲/۵ یوند  
 به هوای میهن / نعمت میرزا زاده (آزرم) ۲ یوند  
 یاد آفران نامک / نعمت میرزا زاده (آزرم) ۵۰ یونس  
 تقد و آره ای بر شعر اسما عیل خوشی / پرویز اوسیه ۲ یوند  
 دوره دوساله آهنگر در تبعید (۱ تا ۳۱) ۲۵ یوند  
 دوره دوساله آهنگر در تبعید (۳۲ تا ۵۱) ۲۰ یوند

انتشارات دیگران، فروش به وسیله آهنگر:  
 اسلام شناسی / علی میرفطرس / با اضافات جدید ۲ یوند  
 حلاج / علی میرفطرس / ۴ یوند  
 الفبا / غلامحسین ساعدی / جلد های ۱ و ۲ / هر جلد ۴ یوند  
 حزب توده در بارگاه خلیفه / م. سحر ۲ یوند  
 غزلوا / م. سحر ۱/۵ یوند  
 در بی بهار و بی بهاران / م. سحر ۲ یوند  
 گلخون / مجموعه شعر / م. آزرم ۱/۵ یوند  
 گلخشم / مجموعه شعر / م. آزرم ۲ یوند  
 بنجا / نفیسه سفر / نورخا مه ای ۲ یوند  
 فرصت بزرگ از دست رفته / نورخا مه ای ۴ یوند  
 از انشعاب تا کودتا / نورخا مه ای ۵ یوند  
 رساله فیبا / سوله من تاسی ۴ یوند  
 نقد و تحلیل جباریت / ماس آخیربر ۲ یوند  
 خوزهرگان / بر آئینه ها / علی کا مرانی ۱ یوند  
 فکر دموکراسی در جنبش مشروطیت / آدمیت ۲/۵ یوند

به گنتا بخانه آهنگر رسیده است  
 پیشرو شماره ۶۶، فروردین ۶۴  
 ارگان سازمان کردستان حزب  
 کمونیست ایران - کومه له  
 نشانی پستی: BM.BOX 3123  
 LONDON WC1N 3XX  
 ENGLAND  
 راه کارگر - شوریک ۲  
 ارگان سازمان کارگران انقلابی  
 ایران (راه کارگر)  
 شماره ۱۶، تیر ۱۳۴۴  
 ارگان سازمان کارگران انقلابی  
 ایران (راه کارگر)  
 نشانی پستی:  
 POSTFACH 650226  
 1-BERLIN 65  
 W.GERMANY  
 ستاد - شماره ۴۰ - خرداد ۶۴  
 سازمان توده انقلابی دانشجویان  
 (ستاد) - بخش انگلستان  
 نشانی پستی: B.M. BOX 8561  
 LONDON WC1N 3XX

بقیه از مجله  
 خواب بولدر مجاهد ...  
 رجوی در نبردی شاخ به شاخ بساط  
 خمینی را برمی چید و بیدار راه درست  
 را به توده ها نشان می دهد.  
 ۴ - برای نتیجه نهایی انقلاب  
 هم باید منتظر خواب های بعدی بولدر  
 اوسطی (ازبازار) باشیم.  
 تبصره - منظور از "بازار" بازار  
 پاریس است و برادر اوسطی به علی  
 نعلادریا زار تهران نیستند و پس  
 ا میدوای رندکده با "تا بودن همیشه"  
 خمینی، و برگشتن برادر رجوی به  
 ایران، برگرددند با "ز سر کار و  
 زندگی شان، انشا الله".

کانون کتاب ایران  
 منتشر کرده است:  
 انقلاب نامام روسیه  
 تاریخ و آگاهی طبقاتی  
 آنونیر گرامشی  
 دولت و جامعه مدنی  
 ترجمه: عباس میلانی

کتاب کوچک  
 کتاب کوچک  
 فدائیان اسلام  
 فدائیان اسلام

جنبش سوسیالیستی  
 نشانی پستی: "جنبش سوسیالیستی"  
 POSTFACH 1428  
 6500 MAINZ  
 W. GERMANY  
 فدائیان اسلام  
 نشانی: E. STROH  
 POSTFACH 105301  
 6900 HEIDELBERG 1  
 W. GERMANY

پویا  
 نشانی پستی: "جنبش سوسیالیستی"  
 P.O. BOX 6260,  
 F.D.R. STATION,  
 NEW YORK, N.Y. 10150  
 فدائیان اسلام  
 نشانی: E. STROH  
 POSTFACH 105301  
 6900 HEIDELBERG 1  
 W. GERMANY

کتاب کوچک  
 انتشارات نوید در آلمان، اخیراً  
 دست به تجدید چاپ مجموعه  
 با ارزش "کتاب کوچک" تألیف  
 احمد شاملو زده است و اکنون  
 جلد اول آن منتشر شده است.  
 نشانی "انتشارات نوید":  
 POSTLAGERKARTE Nr.  
 089180 A  
 66 SAARBRUCKEN,  
 W. GERMANY

سیاهکل  
 اسماعیل خوشی  
 برای دریافت این کتاب مبلغ ۳ یوند ۴۰ هزارتومانی  
 بفرستید (برای اروپا) به نشانی آهنگر ارسال دارید. تا  
 کتاب به نشانی شما فرستاده شود. (معادل قیمت  
 کتاب سایر ارزهای اروپا می پذیرفته می شود.)  
 گروه نویسندگان  
 خودی  
 نشانی پستی: BOX 39107  
 10054 STOCKHOLM  
 SWEDEN  
 زمان نو - ۸  
 اردیبهشت ۱۳۴۴  
 نشانی پستی: R.A.  
 B.P. NO 447  
 75830 PARIS  
 CEDEX 17, FRANCE  
 چاپخانه  
 ایرانی در مرکز لندن  
 چاپ و طراحی: PAKA  
 Printing & Design  
 4 Melville Road, London  
 W14 8PR, Tel: 01-692 7569

# نامه سرکشاده به آهنگر

دردگر مصیبت

آهنگر جان من... نامه سرکشاده به آهنگر...  
 در این نامه به تو می‌نویسم که چقدر غمگینم...  
 از آن غم که در سینه‌ام جمع شده...  
 و از آن غم که در چشمانم درخشان شده...  
 و از آن غم که در دلم ریشه دوانده...  
 و از آن غم که در تنم دراز شده...  
 و از آن غم که در جانم درخشان شده...  
 و از آن غم که در کلامم درخشان شده...  
 و از آن غم که در سینه‌ام جمع شده...  
 و از آن غم که در چشمانم درخشان شده...  
 و از آن غم که در دلم ریشه دوانده...  
 و از آن غم که در تنم دراز شده...  
 و از آن غم که در جانم درخشان شده...  
 و از آن غم که در کلامم درخشان شده...

دردگروایق برتخی آهنگر

دردگروایق برتخی آهنگر...  
 در این نامه به تو می‌نویسم که چقدر غمگینم...  
 از آن غم که در سینه‌ام جمع شده...  
 و از آن غم که در چشمانم درخشان شده...  
 و از آن غم که در دلم ریشه دوانده...  
 و از آن غم که در تنم دراز شده...  
 و از آن غم که در جانم درخشان شده...  
 و از آن غم که در کلامم درخشان شده...  
 و از آن غم که در سینه‌ام جمع شده...  
 و از آن غم که در چشمانم درخشان شده...  
 و از آن غم که در دلم ریشه دوانده...  
 و از آن غم که در تنم دراز شده...  
 و از آن غم که در جانم درخشان شده...  
 و از آن غم که در کلامم درخشان شده...

## در اتحادش سورالدین و حدیث شیخ فضل الله و شکستن قلم‌ها در راه "مبارزه با اسپرالیسم"

در این نامه به تو می‌نویسم که چقدر غمگینم...  
 از آن غم که در سینه‌ام جمع شده...  
 و از آن غم که در چشمانم درخشان شده...  
 و از آن غم که در دلم ریشه دوانده...  
 و از آن غم که در تنم دراز شده...  
 و از آن غم که در جانم درخشان شده...  
 و از آن غم که در کلامم درخشان شده...

## در فرار شغفانه آهنگر به خارج و عملیات ممنوعه

در این نامه به تو می‌نویسم که چقدر غمگینم...  
 از آن غم که در سینه‌ام جمع شده...  
 و از آن غم که در چشمانم درخشان شده...  
 و از آن غم که در دلم ریشه دوانده...  
 و از آن غم که در تنم دراز شده...  
 و از آن غم که در جانم درخشان شده...  
 و از آن غم که در کلامم درخشان شده...

## دراز روز رفتن آهنگر با شیخ و طبع آهنگر در تبعید

در این نامه به تو می‌نویسم که چقدر غمگینم...  
 از آن غم که در سینه‌ام جمع شده...  
 و از آن غم که در چشمانم درخشان شده...  
 و از آن غم که در دلم ریشه دوانده...  
 و از آن غم که در تنم دراز شده...  
 و از آن غم که در جانم درخشان شده...  
 و از آن غم که در کلامم درخشان شده...

## در جمع شدن آهنگران و گرم شدن کوره

در این نامه به تو می‌نویسم که چقدر غمگینم...  
 از آن غم که در سینه‌ام جمع شده...  
 و از آن غم که در چشمانم درخشان شده...  
 و از آن غم که در دلم ریشه دوانده...  
 و از آن غم که در تنم دراز شده...  
 و از آن غم که در جانم درخشان شده...  
 و از آن غم که در کلامم درخشان شده...

در این نامه به تو می‌نویسم که چقدر غمگینم...  
 از آن غم که در سینه‌ام جمع شده...  
 و از آن غم که در چشمانم درخشان شده...  
 و از آن غم که در دلم ریشه دوانده...  
 و از آن غم که در تنم دراز شده...  
 و از آن غم که در جانم درخشان شده...  
 و از آن غم که در کلامم درخشان شده...



آتش نذری!

## شیخ و شیطان و شاه

جبرنا ریخ، شوخی انکارند  
 ز آنکه جدا سفیه و خیره سرد  
 لیک با دست خلق می‌باید  
 کور خود را ازین جهان سیرید  
 "بزا خاس"

## آخرین اطلاعیه

### برادر مسعود

سمی تعالی

مطرحه ای که طرف دوه سال  
 گذشته، بطریق اصرار عیدیم ما،  
 "سازمان حربگیای فدائی خلق ایران"  
 حاضر به نوشتن به "شورا" شد،  
 با چارندیم آنرا "منگونی" و "فلسف"  
 انقلاب "اعلام کسم و خودمان، سا"  
 علمگونی "برادر" مع "یعنی که"  
 "شوا" است و هر چه می‌گوئیم گوش  
 می‌کنند (نواستم "سازمان حربگی"  
 های فدائی مجاهد را تا سس کسم  
 و به مصوبیت شورا در آوریم.  
 ایضا چون اخیراً "شورای  
 متحد" چپ "که با هر ارجون حکمر  
 توانسته بودیم آن راه مصوبیت  
 شورا در آوریم سا کپهان انقلاب  
 شورا در زرقته و مدعی استعفا شده  
 است، خودمان با توکل به همان  
 "داکتیک" شوخیدی به علم کردن  
 "برادر" المور "برادر" حتم و شاه  
 نواستم (شورای متحد) چپ مجاهد"  
 را تا سس کسم و سببا و رسم توی  
 شورا.

با این مقدمه، بطریق مخالفت  
 حادث آوروریا به "آهنگر"  
 اردواج، بر سر راه خانه "آخر من،  
 این روزها به را سس لفت "مرجع  
 چپ نما" معتقد می‌کنیم و بلافاصله  
 تا سس روزها به "شورا" را اعلام  
 می‌داریم، البته این مهم نیست  
 که این روزها به در عمل ممکن است  
 به وجود نیاید، چرا که در مورد  
 پیشین سر دانتش عضو موجودیت  
 عملی آن سازمانها هم نبود.

حرب لفظ مجاهدین  
 مسعود و مریم قاسم  
 آهنگر، رجوی، آهنگر

**AHANGAR**  
 2265 WESTWOOD Blv.  
 256, La, 90064, U.S.A.  
 و برای اشتراک در دیگر جاها  
 با شما بی‌ذکر شده در پائین همین  
 ستون تماس بگیرید.  
 آهنگر، تنها برای متفا صبا نی  
 ارسال خواهد شد که، همراه با  
 تقاضای خود، وجه اشتراک سالیانه  
 را به صورت وجه نقد یا چک یا  
 مانی او دریا حواله، بستی، به  
 بوندانگلی ویا وجه را بپیچ  
 کشور های اروپا، یا دلار آمریکا  
 وکانادا (معادل مبلغ ذکر شده  
 به بوند انگلیس) فیمیده کرده  
 باشند.  
 ستانی بستی ما برای مکا تبه،  
 اشتراک و (مهم ترا ز همه!)  
 کمک مالی، چنین است:

**AHANGAR**  
 C/O BOOTHARIS,  
 265 SEVEN SISTERS ROAD,  
 LONDON HA, ENGLAND. U.K.